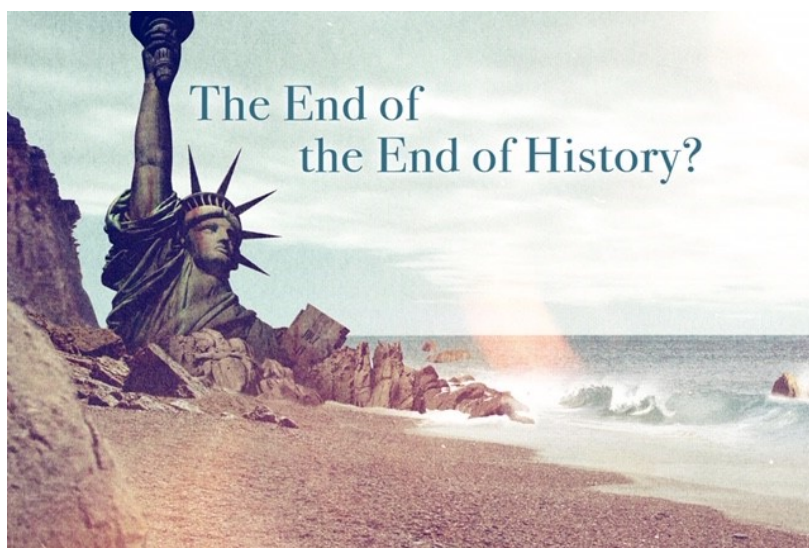


پایان "پایان تاریخ"



روایت نئولیبرال-گلوبال و فاجعه اوکراین

هرمز هوشمند

گفته می شود انسان هائی که یکدیگر را از نزدیک نمی شناسند برای همکاری گسترده نیاز به روایت یا ایدئولوژی مشترک دارند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیرشوری و "بلوک شرق" و شکل گیری تنها قدرت برتر جهان یعنی آمریکا، روایت "لیبرال دمکراسی با بازار آزاد" و امتداد آن یعنی روایت "نئولیبرال-گلوبال" امکان گسترش پیدا کرد و دیگر روایات را پس زده و به روایت غالب در بخش عمده ای از جهان تبدیل شده و میتوان گفت که امروزه "مُد" است. روایت "نئولیبرال-گلوبال" در بخش عمده ای از جهان بخصوص بین نخبگان سیاسی جهان غالب است. روایت "نئولیبرال-گلوبال" ساخته ذهن انسان است که واقعیت های فیزیکی و تخیلی را در هم می آمیزد تا ساختار "خوب و بد" شکل دهد. در جوامع امروزی این تقسیم بندی "خوب و بد" نئولیبرال است که بیشترین



تنش ها را سازماندهی می کند. درعین حال تلاشی است برای به حاشیه راندن تنش های طبقاتی جوامع و حفظ هیرارشی قدرت موجود جهانی.

با فروپاشی نابهنگام شوروی و "بلوک شرق" در اوائل دهه ۹۰ و همزمان شکست مدل اقتصادی سوسیالیسم واقعا موجود، سرمایه داری و به تبع آن نئولیبرالیسم - گلوبال بعنوان تنها مدل، یکه تاز نظام اقتصادی جهان شد. "پایان تاریخ" و ابدی شدن نظام "لیبرال دمکراسی با بازارآزاد" که میبایست تمامی جوامع دنیا بطور دیترمینستیک به آن متحول شوند، وارد زبان ها شد.

با بحران بزرگ سال ۲۰۰۸ (۱) که پس از سقوط اقتصادی سال ۱۹۲۹ بحرانی بی سابقه در نظام سرمایه داری بود، ضربه بزرگی به ایدئولوژی نئولیبرالی زده شد و "فرآیندی" آن از بین رفت. با انتخاب دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶ به ریاست جمهوری ایالات متحده و عنوان کردن کمک روسیه به ترامپ، حزب دمکرات با همکاری با دولت پنهان امریکا، به طور ضمنی نتایج انتخابات را به رسمیت نشناخت. این ضربه ای بزرگ به سیستم سیاسی امریکا بود که با جواب ترامپ در قبول نکردن نتایج انتخابات ۲۰۲۰ داده شد. در حال حاضر روشن نیست در انتخابات آینده ریاست جمهوری امریکا، حزب بازنده نتایج انتخابات را قبول میکند یا خیر. این وضع بحران عمیقی در روایت لیبرال دمکراسی در کشور رهبری کننده دنیای "غرب" با ادعای وفاداری به روایت "لیبرال دمکراسی با بازارآزاد" ایجاد کرده است.

علاوه براین بحران ها، همه گیری دو ساله کرونا اقتصاد جهانی را نا متعادل کرده و آینده ای نا معلوم برای بشریت ترسیم کرده است.

در این شرایط روسیه به اوکراین حمله می کند و برای اولین بار پس از بحران موشکی کوبا، روسیه به طور ضمنی "غرب" را به حمله هسته ای تهدید می کند.

برای درک چگونگی رسیدن به این لحظه خطرناک تاریخی، می توان از مقوله هگل فیلسوف آلمانی با عنوان (Notwendigkeit und Kontingenz) "ضرورت و احتمالات" (۲) استفاده کرد. هر لحظه تاریخی گذشته و آینده ای دارد. گذشته حاوی رویدادهایی است که آن لحظه تاریخی را یک ضرورت می کند، در حالی که آینده با احتمالات بسیاری روبرو است. برای روشن شدن این رویدادهای ضروری باید به گذشته برگردیم که انتخاب آن اختیاری است. پایان جنگ جهانی دوم نقطه عطفی در نظم جهانی بود که می توان آن را برای بررسی وقایع ضروری برای رسیدن به این لحظه خطرناک انتخاب کرد.

پیمان نظامی ناتو در سال ۱۹۴۹ و اندکی پس از جنگ جهانی دوم تشکیل شد. به گفته اولین دبیرکل ناتو، (Hastings Ismay) هیستینگز ایسمی، مشاور نظامی چرچیل (۳)، هدف ناتو چنین فرموله شد "شوروی را بیرون، آمریکا را درون و آلمان را پایین نگهدارد". قبل از تشکیل پیمان ورشو، شوروی در سال ۱۹۵۴ تقاضای عضویت در ناتو کرد که از طرف ناتو رد شد. این نشان دهنده وفاداری ناتو به هدف بیرون نگه داشتن شوروی بود.

در ماه فوریه ۱۹۹۲ (Paul Wolfowitz) پال ولفوویتز معاون وزیر دفاع ایالات متحده، دکترین معروف خود را تدوین و به وزارت دفاع آمریکا ارائه کرد. (۴) این سند در ابتدا به عنوان یک سند امپریالیستی به طور گسترده مورد انتقاد قرار گرفت زیرا سیاست یکجانبه گرایی و اقدام نظامی پیشگیرانه را برای سرکوب تهدیدهای احتمالی سایر کشورها و جلوگیری از تبدیل شدن یک کشور دیگر به ابرقدرت تجویز می کرد. پس از اعتراضات فراوان، قبل از انتشار رسمی در ۱۶ آوریل ۱۹۹۲، با نظارت دیک چنی وزیر دفاع وقت ایالات متحده و کالین پاول رئیس ستاد مشترک ارتش، به سرعت بازنویسی شد. بسیاری از اصول آن دوباره در دکترین سال ۲۰۰۱ جرج بوش پسر ظاهر شد، که سناتور ادوارد کندی آن را به عنوان "دعوتی برای

ایجاد یک آمریکای امپریالیستی در قرن بیست و یکم توصیف کرد که هیچ کشور دیگری نمی تواند یا نباید آن را بپذیرد. "سیاست خارجی ایالات متحده از پایان جنگ سرد تا به امروز گواهی بر پایبندی اش به این دکترین است.

امروزه دو دیدگاه متفاوت در روابط بین الملل وجود دارد. دیدگاهی که خواستار هژمونی "لیبرال دموکراسی" و تسلط آن بر جهان است که نوعی جهاد برای تبدیل همه کشورهای جهان به سبک زندگی و ارزشهای جهان «غرب» است. دیدگاه دیگر واقعگرایی یا "رئالیسم" است که تنها به موازنه قوا در جهان به ویژه در میان قدرت های بزرگ می نگرد. (John Miersheimer) جان میرشایمر استاد دانشگاه شیکاگو که یک رئالیست ساختاری است، روابط بین الملل را یک سیستم آنارشیکستی می داند. او معتقد است که به دلیل نبود ساختار فراملی برای رسیدگی به اختلافات بین کشورها، امکان حل و فصل اختلافات از طریق قانونی وجود ندارد. در داخل کشورها معمولاً نهادی وجود دارد که در نهایت در مورد اختلافات مهم اجتماعی قضاوت می کند، اما چنین نهادی در سطح بین المللی وجود ندارد که قضاوت آن مورد قبول همه کشورها به ویژه قدرت های بزرگ باشد. این را میتوان به نوعی قانون جنگل نامید که قدرتمند قواعد بازی را دیکته میکند. با توجه به این موضوع، جان میرشایمر میگوید با وارد کردن ایدئولوژی و یا اخلاق در روابط بین الملل معمولاً بحران ها نه تنها قابل توضیح نیستند بلکه راه حل ها هم معمولاً با شکست مواجه میشوند. شاهد این حکم را می توان در دخالت آمریکا و متحدانش برای صدور لیبرال دموکراسی به عراق و افغانستان دانست. (0)

اگر به فاجعه اوکراین و اقدامات روسیه با ایدئولوژی "لیبرال دموکراسی" نگاه کنیم، نتیجه منطقی آن است که رهبری روسیه دیوانه یا روانی است و تنها راه حل سرنگونی رهبری روسیه است یعنی

“تغییر رژیم”. اکنون در پروپاگاندا گسترده جهان «غرب» با شعار “دموکراسی برعلیه اقتدارگرایی” شاهد سیاست تغییر رژیم هستیم. با توجه به این واقعیت که رهبری روسیه انگشت خود را روی دکمه بیش از شش هزار کلاهک هسته ای دارد، امید به تغییر رژیم در روسیه، سیاست بسیار خطرناکی است. به طور کلی اگر به دیدگاه “لیبرال دموکراسی” نگاه کنیم، باید منتظر جنگ های بیشتری برای گسترش این ایدئولوژی در سراسر جهان باشیم. این دیدگاه ما را به یاد دوران کلونیالیزم با روایت “متمدن کردن وحشی های بومی” می اندازد. با چنین روایت جهاد گرایانه، قدرت های کلونیال جنایات خود را علیه بومیان نقاط مختلف جهان توجیه می کردند که امروزه مورد انتقاد شدید است. (۶)

اما اگر به سیاست بین‌المللی “رنالیسم” برگردیم که قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی حاکم بود، زمانی که جهان دوقطبی بود و دو نیروی دشمن در برابر یکدیگر قرار داشتند، منطقی است که دشمنان را دیوانه یا روانی ندانیم و روایت طرف مقابل را جدی بگیریم و حاضر به مذاکره باشیم. این دیدگاه در دوران جنگ سرد از امکان یک جنگ تمام عیار اتمی جلوگیری کرد.

امروزه در حالی که ناتو هدف اصلی خود را برای مقابله با بلوک «شرق» از دست داده و شوروی دیگر وجود ندارد و آلمان به اتحادیه اروپا پیوسته است، ناتو نه تنها منحل نشده بلکه در حال گسترش است. با اقدامات اخیر آمریکا، به نظر می رسد که ناتو هدف خود را تغییر داده است. هدف دور ننگ داشتن روسیه به دور ننگ داشتن چین و روسیه تغییر کرده است و پایین ننگ داشتن آلمان به پایین ننگ داشتن اتحادیه اروپا تبدیل شده است. در شرایط جدید، این اهداف سیاسی ایالات متحده نیز به دنبال پابندی به دکترین ولفوویتز برای جلوگیری از امکان بوجود آمدن رقیبی در برابر هژمونی آمریکا است. اگر رابطه اتحادیه اروپا با روسیه گسترش

پیدا کند و به یک رابطه استراتژیک تبدیل شود، این به معنی پیوند اقتصاد بزرگ اتحادیه اروپا با منابع طبیعی عظیم روسیه است که اتحادیه اروپا را به بزرگترین قدرت اقتصادی جهان تبدیل میکند. این پروژه البته مخالف دکترین ولفوویتز است و به همین دلیل آمریکا با سیاست دولت آلمان در گسترش رابطه با روسیه و بخصوص با تحویل گاز طبیعی به اروپا و بخصوص به آلمان از ابتدا مخالفت کرد.

اتحادیه اروپا در این بحران نشان داد که امکان استقلال سیاسی در عرصه بین المللی را ندارد و مجبور به پیروی از سیاست های تعیین شده از طرف ایالات متحده است. ساختار ناتو ابزاری است که اتحادیه اروپا را از استقلال سیاسی بین المللی محروم میکند و زیر پوشش ایالات متحده نگه میدارد که برای پایین نگهداشتن اتحادیه اروپا و قدرت برترش آلمان است.

جالب اینجاست که گفته می شود اوکراین یک کشور مستقل است و باید حق تعیین سیاست خارجی خود و اتحاد یا سایر کشورها را داشته باشد. با توجه به سیاست آمریکا مبنی بر محدود کردن (Sovereignty) "استقلال" کشور قدرتمندی مانند آلمان در تعیین سیاست خارجی خود، چگونه می توان انتظار داشت کشور کوچکتری مانند اوکراین استقلال سیاسی خود را در میان دو قدرت بزرگ آمریکا و روسیه حفظ کند؟ جان میرشایمر میگوید بدلیل آنکه روابط بین الملل یک سیستم آنارشستی است (might makes right) "زور حق میسازد" که مقوله ای فلسفی است. فرؤید در پاسخ به نامه انیشتین در سال ۱۹۳۲، این موضوع را از دیدگاه روانشناختی به شکل جالبی بررسی کرده است. (۷)

آنچه امروز شاهد آن هستیم، تحول جهان از دوران تک قطبی پس از جنگ سرد به دوران چند قطبی، یعنی پایان «پایان تاریخ». با ظهور چین دومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان، و روسیه اولین قدرت هسته ای جهان، این تحول در حال شکل گیری است. آینده را

نمی توان پیش بینی کرد، اما فاجعه اوکراین و رویارویی روسیه و ناتو نشان دهنده تغییر توازن قوا بین ایالات متحده و ناتو از یک سو و روسیه و چین از سوی دیگر است. این فاجعه نشان دهنده ناتوانی ساختارهای بین المللی موجود است که پس از پایان جنگ جهانی دوم توسط قدرت های پیروز شکل گرفت. بدون ایجاد ساختارهای امنیتی جدید بین قدرت های بزرگ جهان، جهان در وضعیت بسیار خطرناکی قرار دارد. ایدئولوژی «نئولیبرال-گلوبال» امکان توافق بر سر ساختارهای امنیتی جدید را تضعیف می کند، اگر نگوییم غیرممکن. در حالی که با نگاه «رنالیستی» به روابط بین الملل، ایجاد ساختارهای امنیتی جدید امکان پذیرتر می شود.

هرمز هوشمند

۱۸ فروردین ۱۴۰۱

۷ آپریل ۲۰۲۲

زیرنویس و لینک ها :

۱ - بحران ۲۰۰۸

https://youtu.be/QozGSS7QY_U

۲ - هِگل "ضرورت و احتمالات"

<https://www.youtube.com/watch?v=kdc8y5QDBTk>

۳- گفته هیستینگز ایسمی

<https://www.nationalreview.com/2017/07/nato-russians-out-americans-germans-down-updated-reversed>

۴- دکترین ولفوویتز

<https://www.archives.gov/files/declassification/isca/pdf/2008-003-docs1-12.pdf>

۵ - مرشایمر "رئالیزم"

<https://www.youtube.com/watch?v=nZVIaXFN2LU>

۶ - کلونیا لیزم و وحشیگری

https://www.youtube.com/watch?v=E1Fj8kqe0_M

۷- پاسخ فروید به انیشتین

<https://en.unesco.org/courier/marzo-1993/why-war-letter-freud-einstein>

به استقبال اول ماه مه ۱۴۰۱ بشتا بیم!



امیرجواهری لنگرودی



اول ماه مه سال ۱۴۰۱ در راه است!

پیشتر آوردم: * اول ماه مه امسال در راه است؛ روزی که از آن ماست. باید با همه‌ی توان به استقبالش شتافت. یازدهم اردیبهشت، اول ماه مه، روز همبستگی بین المللی کارگران است. روز دست از کار کشیدن؛ روز تظاهرات اعتراض آمیز همه‌ی کارگران و زحمتکشان جهان است. در ایران همچنان بر سر تعطیلی این روز سال‌های سال در بین مجامع کارگری و کل کارگزاران حاکمیت، بحث و گفتگو است و نتیجه کارش همچنان پا در هوا است.

این روز نه تنها روز بزرگداشت نیروی رنج و مشقت کشیده‌ی کارگران جهان، بلکه روزی است که این بخش عظیم از اردوی جهانی کار، با صدای رسا، اعتراض حق طلبانه‌ی خود را به گوش جهانیان می‌رسانند و در صفوف فشرده‌ی خود و هم پیمانانشان، علیه حق کشی‌ها به خیابان می‌آیند.

اول ماه مه، روز اتحاد پرشور و مهر آمیزی است که مژده‌ی پیروزی و استقرار برابری، برادری و انسانیت را به جهانیان می‌دهد و همچنان به وفاق و اتحاد عمل همه گروه‌بندی‌های نیروی کار و زحمت درپیکار و کار دست می‌یازد تا به هم گرایند و کارنامه بزرگی و پُرصلابتی از قدرت خود در برابر چرخه سرمایه را به حرکت درآورند!

اصلی‌ترین و مهم‌ترین پیام اول ماه مه، روز جهانی

کارگر، همبستگی طبقاتی لایه های گوناگون توده‌ی کارگران، صرف نظر از تعلقات جنسیتی، مذهبی و قومی، زبانی به عنوان یک طبقه‌ی واحد است. در این روز، همه این رودررویی‌ها در سطح جهان، بین نیروی کار در برابر سرمایه، مبارزه بین طبقات استثمارزده و استثمارگر، بین طبقات محکوم و حاکم درمدارج گوناگون تکامل اجتماعی است و همه این نیروها و شبه عوامل آنها، تلاش دارند خیابان‌ها را به اشتغال خود درآورند!

درایران یکی ازعوامل مخرب پیش روی جنبش کارگری کشورما، وجود تشکیلات شبه فاشیستی و امنیتی «خانه کارگر» است که طی همه این سال‌ها، ازبالاوکنترل شده به عنوان کارگزارحاکمیت درون جنبش کارگری، به عنوان تشکل شبه کارگری و امنیتی، همواره بر متن سرکوب حق تشکل مستقل کارگری، در برابر خواست کارگران، ایستاده است. این جماعت «خانه کارگر» با بازوی تبلیغاتیش علیرضا محجوب (دبیر کل مادام‌العمر این خانه کذایی) با بکارگیری اهرم خبری گسترده خبرگزاری ایلنا و حسن صادقی (□□□□ □□□□□□□□ □□□□□□□□ □□□□□□□□) که نخود هر آشی می‌شوند تا قوای مستقل کارگران و امر همگرایی و همبستگی توده‌ی وسیع کارگران را بهم بزنند.

یادمان نرفته، همین جماعت خانه کارگری‌ها به مجرد این که پس از پایان دوره‌ی دولت احمدی نژاد، امکان برگزاری راه پیمایی در روز اول ماه مه را به دست آوردند، با حمله به کارگران افغانستانی و طرح شعارهای نژادپرستانه، بین صفوف کارگران شکاف انداختند. انجام این امر یعنی به نمایش گذاشتن درهم شکستن همبستگی نیروی کار، به مثابه اصلی‌ترین وظیفه‌ی این نیروی شبه کارگری در اول ماه مه بود که همگان شاهدش بودیم و ما همان موقع، انتقادات سخت خود را در برابر این نمایش ضد انسانی منتشر ساختیم!

برای سال ۱۴۰۱ و در آستانه‌ی اول ماه مه (یازدهم

اردیبهشت) روزجهانی کارگر، همین جماعت تدارک بالماسکه‌ی هفته‌ی کارگر را در دستور کار خود قرار دادند. در خبرها آمده است: «صبح روز دوشنبه (بیست و سوم اسفندماه) نخستین جلسه ستاد هماهنگی بزرگداشت هفته کارگر در سالن اجتماعات روزنامه کاروکارگر باحضوراعضای مرکزیت تشکل خانه کارگرمهوری اسلامی به ریاست علیرضا محبوب برگزار شد» درهمین نشست علیرضا محبوب افاضه می‌فرماید: «... بسیار اهمیت دارد که در جلسات ستاد و همچنین در مرحله برگزاری، از همه تشکلهای کارگری دعوت شود تا مشارکت پررنگ و موثری داشته و حضور یابند»*

پرسش اساسی این است مراد دبیر کل از عبارت «باید از همه تشکل های کارگری دعوت شود» چیست و کدام تشکلهای مدنظر است؟ آیا سراغ تشکلهای مستقل شورای فرهنگیان و نمایندگان کانونهای صنفی فرهنگیان و سندیکای شرکت واحد، سندیکای نیشکرهفت تپه، کمیته هماهنگی، کمیته پیگیری، پرشمار تشکلهای بازنشستگان، نهادهای متشکل زنان، پرستاران و بهیاران و... دیگران هم که روی استقلال عمل خود پای می‌فشارند، خواند رفت و آنان را در تیررس خود دارد؟ یا برای ایشان درب بر روی همان پاشنه‌ی خودی و غیرخودی نیروها در جامعه‌ی کارگری می‌چرخد؟ طبقه‌ی مزد و حقوق بگیران جامعه را به شقوقی خود خواسته نامگذاری و تقسیم می‌کند و تشکلهای مورد نظرشان درواقع عوامل شوراهای اسلامی، انجمنهای اسلامی کارگران و حراست است. تشکلاتی که ربطی به کارگران و منافع آنها ندارند. این دارودسته در تمام این سالها و آنچه در سیمای سال ۱۴۰۰ دیدیم نشان داده جز منفعت خود و حفظ دفتر و دستک «خانه کارگر» و جیرخواران ریزودرشت آن، به هیچ نیروی مطالبه‌گر جامعه‌ی کارگری اعم از بازنشستگان، زنان، پرستاران و فرهنگیان، فعالین سندیکایی و کمیته‌های اقدام موجود در جامعه نمی‌نگرد.

به موازات مانع تراشی و تفرقه افکنی‌های خانهِ کارگری‌ها، در پی شدت تحرکات و مطالبه‌گری فرهنگیان

در سال گذشته، دستگاه امنیتی (وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه) فعالین فرهنگی را احضار و در اتاق بازجویی، با تهدید و یا تطمیع و... خاموش می‌سازد و همینطور از آن‌ها می‌خواهند که با دیگر فعالان مستقل و صادق، مقابله کرده، مانع از برگزاری تجمعات و مطالبه‌گری جامعه‌ی فرهنگیان شوند. متأسفانه تعداد اندکی از فعالین سابق فرهنگی نیز تن به این توطئه داده و در گروه‌ها و شبکه‌های اجتماعی مجازی فعالان فرهنگی، سعی در تخریب چهره‌های موجه می‌کنند و کار را به جایی رسانده که مطالبه‌ی اجرای قوانین را نیز تند روی جا می‌زنند و... بدین ترتیب با ایجاد این دودستگی جلوی پیشروی جنبش مستقل فرهنگیان و راه پیشروی آنان را سد می‌کنند. این مجموعه از همان دست تاکتیک‌های پوسیده و نخ نمای حکومت است که تا به امروز راه به جایی نبرده است!

چنان‌که درباره‌ی نقش تشکلهای زرد و موازی خانه‌ی کارگر اشاره شد. نیروهای امنیتی نیز با نفوذ در تشکلهای، خط خود را پیش می‌برند، این‌ها دو هدف دارند، از یک سو تدارک تشکیلات زردی موسوم به «سندیکای فرهنگیان» را در برابر «شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان» می‌بینند؛ همان کاری که پیشتر با علم کردن امثال «سعید ترابی‌ان»ها و «حسین میرزایی»ها علیه سندیکای واحد با جعل نام آن ساخت سندیکای زرد و وابسته خواستند کنند اما در عمل هیچ غلطی نتوانستند بکنند؛ و از سوی دیگر با پیش انداختن و دخالت در انتخابات کانون‌های صنفی، نظیر آنچه در گیلان انجام آنرا به عهده‌ی استانداری گذاشته‌اند، درصددند که استقلال و ابتکار عمل را از نیروهای مترقی تشکیلات فرهنگیان گرفته و در کنترل خود درآورند.

اما نمی‌توان به همین راحتی فرهنگیان و طبقه‌ی کارگر و سازمانگران نام آشنای آن همچون «عزیز قاسم زاده رودسری» و... را دیگر بار با توطئه و نام مهره‌های خود گماشته کنار گذاشته یا کمرنگ کنند. برعکس باید با نام «شورای فرهنگیان» و راه یافتن

به درون نیروی عظیم فرهنگیان آگاه و مسئول در گیلان، و با نقب زدن به درون آنان به شکستشان کشانید!

توده‌ی کارگران و نیروی وسیع معلمان طی دو روز یازدهم و دوازدهم اردیبهشت فرصت لازم و ضروری می‌یابند که با یکی شدن و به خیابان آمدن، به فعالیت فریفتگانی که به اشکال مختلف توسط امنیتی‌ها تهدید و احیاناً تطمیع شده و در صفوف متشکل لایه‌های کارگران و معلمان در سراسر کشور مانع تراشی و تفرقه افکنی کنند، پایان دهند. مخرج مشترک همه‌ی ادعاهای تا حال طرح شده و هزینه‌سازی «خانه کارگر» جز مصارف خودی که یاد شد، هیچ منفعتی برای هیچ نیروی متشکل بافت کارگری جامعه ایران ندارد و برای افشای کارکرد امنیتی آن که تنها ایجاد تفرقه در صفوف متشکل کارگران و معلمان طی روزهای یازدهم و دوازدهم اردیبهشت، معنا می‌یابد، باید با قدرت به میدان آمد.

حاصل بحث‌های طرح شده‌ام این است: امروز جامعه مادر سطح تمامیت جغرافیای کشور، با برآمد برزگ و نسبتاً سراسری در حال شکوفایی در برابر کلیت نظام، در متن شکاف درونی بالایی‌ها از یکطرف و خامت همه جانبه اوضاع اقتصادی- اجتماعی از طرف دیگر مواجه است. این مجموعه زمینه مناسبی برای پیشروی جنبش‌های مطالباتی فراهم می‌آورد. در وضعیت موجود و گذر از مطالبات بی پاسخ مانده از سال‌های گذشته تا سال ۱۴۰۰ و دشواری شرایط کرونایی در موجودیت کلیت طبقه مزدو حقوق بگیر در تمامیت سیاست‌های تاکنونی بوجود آورده، در سال جدید، خاصه در مقطع روز جهانی کارگر (اول ماه مه) و روز معلم، جنبش‌های مطالباتی زنان، پرستاران، بهیاران، بازنشستگان، معلمان و کارگران، یعنی همه‌ی مزدو حقوق بگیران، درهمسویی با اعتراضات و عمل متحدانه و چشمگیر و هماهنگ یکدیگر می‌توانند رسالت تاریخی خود را در پیوند با هم و در ارتباط منظم تشکل‌های مستقل صنفی خود، حول پایه‌ای‌ترین

مطالبات و خواسته‌های مشترک مانند دفاع از حق تشکل و اعتصاب، تجمعات آزاد و درمان عمومی و تحصیل رایگان و حداقل مزدبرپایه تورم نقطه به نقطه و بالای خط فقر، تا رتبه بندی و همسان سازی و بازپس گیری اندوخته‌ی صندوق‌های تامین اجتماعی و صندوق ذخیره‌ی فرهنگیان و پایان بخشیدن به احضارها و بازداشت‌ها و آزادی همه‌ی زندانیان عقیدتی و سیاسی و پی‌گرفته و قدرتمندتر خواهند توانست حکومت و دولت و کارفرماهایشان را به تمکین خواسته‌هایشان وادارند! باید از همین امروز به تبلیغات گسترده‌ای دست زد تا بتوان این روزها را به همراهی و همبستگی صف مستقل اکثریت عظیم نیروهای مطالبه‌گر جامعه، در میدان ماند، گرد هم آمد، بازو در بازوی هم نمود و برای پیشروی و عقب نشینی نمودن، همه‌ی قدرتمان را در کف خیابان به نمایش بگذاریم.

* بخش نخست این مطلب را می‌توانید در سایت روزشمارجنبش کارگری بخوانید:

http://karegari.com/maghalat/2022/03/29/Aval_Maj_1401_1.pdf

* سایت خبرگزاری ایلنا، برگزاری اولین جلسه ستاد بزرگداشت هفته کارگر، ۱۴۰۰/۱۲/۲۳

<https://www.ilna.news/fa/tiny/news-1208282>

اوکرائین و نبرد برای دموکراسی



فاضل غیبی



پس از تهاجم روسیه به اوکراین "فصلی نوین" در تاریخ بشر گشوده شد. بعد از هفتاد سال که از به خاک و خون کشیده شدن اروپا به دست رژیم نازی می‌گذرد، اکنون بار دیگر شاهد تهاجمی ویرانگر از سوی یک قدرت نظامی بزرگ برای تسخیر کشوری دیگر هستیم. تا همین دو ماه پیش تصور می‌رفت که دستکم در اروپا روابط نزدیک اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، پرخوردهای نظامی را ناممکن ساخته‌اند. فراتر از آن، با فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد در دیگر نقاط جهان نیز صرف‌نظر از جنگ‌افروزی‌های رژیم‌ها و نیروهای اسلامی شمار برخوردهای نظامی رو به کاهش

داشت و چنین به نظر می‌رسید که با تحکیم نهادها و همکاری‌های بین‌المللی، دنیا گام به گام به سوی صلح و دموکراسی به پیش می‌رود.

اما تهاجم نظامی روسیه به اوکراین به شکلی تکان‌دهنده نشان داد که جهان ما تا گسترش سراسری دموکراسی به عنوان پیش‌شرط تحکیم صلح جهانی راهی دراز در پیش رو دارد. از این تکان‌دهنده‌تر آن بود که روشن گردید نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد و یا سازمان تجارت جهانی (WTO)، نه تنها نمی‌توانند از جنگ‌ها پیشگیری کنند، بلکه به وسیله‌ای بدل شده‌اند تا با کمک آنها دیکتاتورهای ریز و درشت، با مانورهای دیپلماتیک در سطح جهانی، راحت‌تر به اهداف ضد بشری خود دست یابند.

فروپاشی نسبتاً مسالمت‌آمیز بلوک شرق بدین توهم دامن زد که راه آینده به سوی دموکراسی با رشد روابط بین‌المللی و گسترش شبکه‌ی روابط اقتصادی راهی هموار خواهد بود؛ تا بدانجا که فرانسیس فوکویاما در همان زمان «پایان تاریخ» را اعلام کرد، بدین معنی که دیگر مانعی در راه جهانگیر شدن نظام لیبرال دموکراسی به عنوان آخرین مرحله‌ی رشد بشر وجود ندارد. اما واقعیت تلخ این است که هنوز بسیاری ملتها، تا حدود زیادی به سبب ناآگاهی، اجازه می‌دهند تا رهبرانی خودکامه با استفاده از شگردهایی ساده قدرت خود را گام به گام تحکیم بخشند، تا بدانجا که اغلب بدون مواجهه با مقاومتی قابل اعتنا به سوی نظام‌های توتالیتر به پیش می‌روند. جالب نظر است که این خودکامگان از یکدیگر می‌آموزند و همه‌جا به روشی تقریباً یکسان عمل می‌کنند: در ابتدا با نشان دادن چهره‌ای «مردمی» و «ملی» به بهبود اوضاع معیشتی بخشی از جامعه می‌پردازند و نیز گام‌هایی در راستای برقراری امنیت و ثبات اجتماعی برمی‌دارند؛ اما دیری نمی‌پاید که با پشتیبانی ضمنی بخش مزبور، از طریق سرکوب مخالفان، دیکتاتوری فردی خود را برقرار می‌کنند.

جالب نظر است که این روش نه تنها مورد استفاد □

همان خودکامگان نسل گذشته، از صدام و قذافی تا چاوز و بشار اسد، قرار گرفت، بلکه نسل جدیدی نیز از اردوگان تا پوتین نیز به همان شیوه، دیکتاتوری فردی خود را استوار ساختند. چون به جبهه ارتجاع جهانی، نظامات کمونیستی مانند چین و کره شمالی را بیفزاییم، با صفآرایی ضد دمکراسی گسترده‌ای روبرو می‌شویم که البته "حق تقدم" در آن با "بنیادگرایان" اسلامی در ایران است.

دنیا فراموش نخواهد کرد که نخستین بار این خمینی بود که با فرمان تسخیر سفارت آمریکا ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر پایه روابط بین‌المللی وارد آورد و جهانیان را نه تنها به همزیستی با حکومت ترور و وحشت خود ناچار کرد، بلکه از این روابط به بهترین وجه برای پیشبرد اهداف شیطانی خود بهره بُرد. رژیم اسلامی توانست از حملات تروریستی در آرژانتین، لبنان و نیویورک تا تسخیر عملی چهار پایتخت در خاورمیانه (بغداد، دمشق، بیروت و صنعاء)، و از کشتار ایرانیان در داخل کشور تا ترور مخالفان در خارج، هم‌جنایت‌های ضد بشری خود را بدین حربه عملی سازد که با کاربرد دیپلماسی زیرکانه با کشورهای پیشرفته بدین توهم دامن زند که در دراز مدت به راه راست خواهد آمد. اما این حکومت نه تنها به هیچ‌روی قدمی عقب ننشست، که برای دیگر نیروهای مرتجع منطقه و جهان نیز الگو قرار گرفت؛ تا بدانجا که باعث شد ایالات متحد آمریکا به اشتباهی دارای پیامدهای خسران‌آور دست زند و آن، براندازی صدام حسین و طالبان در عراق و افغانستان، به جای کوبیدن "سر مار" در تهران بود؛ اشتباهی که نه تنها به قدرتیابی بیشتر رژیم اسلامی دامن زد بلکه پای روسیه و چین را نیز به منطقه باز کرد.

از سوی دیگر پذیرش شمار هرچه بیشتری از کشورهای عقب‌مانده به سازمان ملل متحد و دیگر ارگان‌های بین‌المللی این نهادها را در عمل به میدان مانور کشورهای دیکتاتوری و توتالیتر بدل ساخت.

بدین ترتیب روندی که با "انقلاب اسلامی" در ایران آغاز گردید نه تنها به "بیداری اسلامی" در سطح جهانی منجر شد بلکه با اعلام جنگ موفقیت‌آمیز با ارزش‌های مدنی و دستاوردهای رفتار انسانی، به تشکیل جبهه‌ای جهانی منجر شد که بی‌شبهت به جبهه جهانی کمونیستی در سد گذشته نیست.

از این نظر تهاجم وحشیانه روسیه به اوکراین عیار واقعی رشد دموکراسی در سطح جهان را برملا ساخت، و این باید برای نیروهای مترقی و دموکرات هشدار باشد که هنوز مبارزه‌ای دشوار و طولانی برای گسترش مدنیت در سطح جهانی در پیش است؛ مبارزه‌ای که در عصر اطلاعات و فناوری در درجه نخست به روشنگری و پیشگیری از سوءاستفاده نیروهای ضد بشری از ناآگاهی و زودبآوری اقشار وسیعی از مردم در کشورهای عقب مانده نیاز دارد.

تا به حال برای بسیاری تن در دادن ملت نسبتاً آگاه ایران به حاکمان اسلامی باعث شگفتی بود، اما چرخش اردوگان و پوتین به سوی دیکتاتوری، آن‌هم با پشتیبانی بخش بزرگی از مردم ترکیه و روسیه، نشان می‌دهد که مبارزه برای حفظ دموکراسی و تأمین حقوق بشر در بسیاری جوامع نهادینه نشده است و مردم این کشورها هنوز حاضر نیستند تا برای برقراری و حفظ دموکراسی هزینه پردازند.

تهاجم وحشیانه روسیه به اوکراین نشان داد که راه رفته در نیم سد گذشته موفق نبوده است و سیاست «دگرگونی از راه نزدیکی»^[1] جواب نمی‌دهد و باید قاطعانه روابط دیپلماتیک با کشورهای ضد دموکراسی را قطع کرد و از استفاده آنها از تریبون‌های جهانی پیشگیری نمود.

به عنوان نمونه سازمان ملل متحد نهادی است که به سال 1945 م.، بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم، به منظور پیشگیری از جنگ در دنیا تشکیل شد و لاجرم بنا بدین اصل که تنها کشورهای دموکراتیک قادر به برقراری صلح پایدار هستند، می‌بایست به شکل

انحصاری کشورهای دمکراتیک را در خود بپذیرد و به شیوه دمکراتیک اداره شود. بدین ویژگی، هم عضویت در آن شاخص شایستگی دمکراتیک کشورها می‌بود و هم در آن نیروی منسجمی برای دفاع از دمکراسی در سطح جهانی فراهم می‌آمد. اما سازمان ملل از همان ابتدا، با برقراری «حق و تو»، این ویژگی را از دست داد و گام به گام زیر فشار مداوم قدرت‌های ضد دمکراتیک به مجمعی نمایشی بدل شد؛ تا آنجا که این سازمان، به طور مثال، تا به امروز زیر فشار چین کمونیست از پذیرفتن کشور دمکراتیک و پیشرفته «جمهوری چین» (تایوان) خودداری کرده، اما در مقابل «دولت فلسطین» را به رسمیت می‌شناسد، که هیچ‌گاه انتخابی نبوده و در واقع تیول دو سازمان «ساف» و «حماس» است.

تهاجم وحشیانه روسیه به اوکراین یک «جنگ» عادی نیست، بلکه باعث شد که پوتین به «نقطه تبلور» [\[ii\]](#) کل جبهه جهانی «چپ» و «اسلامی» بدل گردد. مقابله با این صفارایی جبهه چپ و چپ و جنایت در برابر جهان آزادیخواه به دگرگونی بنیادین در سیاست کشورهای پیشرفته نیاز دارد. پس از آنکه انقلاب اسلامی، ایران را به عنوان یک قدرت اقتصادی مهم از گردونه پیشرفت جهانی خارج ساخت، تهاجم روسیه به اوکراین نیز به خوبی نشان می‌دهد که با نابودی اقتصاد و کشاورزی در اوکراین، دنیا در کنار مشکلات دیگر از جمله با کمبود جدی مواد خوراکی روبرو خواهد شد؛ بدین معنی باید حفظ امنیت و صلح جهانی نسبت به منافع اقتصادی در اولویت قرار گیرد و نه تنها حکومت‌های ارتجاعی برای بهرمندی از مواهب تجارت جهانی هزینه پردازند، بلکه باید برای مردم این کشورها نیز روشن شود که برخورداری از مواهب فناوری و تولید، در گرو کوشش برای بهبود اوضاع مدنی و سیر به سوی دمکراسی است.

بدون کمک‌های همه جانبه ایالات متحد آمریکا به چین کمونیست در زمینه فناوری پیشرفته، این کشور هیچ‌گونه امکانی برای غلبه بر عقبماندگی مژمن خود

را نداشت و نیز ایالات متحد با بزرگ‌ترین کمک مالی در تاریخ باعث شد که روسیه با تدارک فناوری مدرن به بزرگ‌ترین صادر کنندⁱ مواد غذایی و سوختی بدل گردد. اما متأسفانه تبدیل چین و روسیه به دو قدرت اقتصادی چنانکه در گذشته نیز کشورهای نفت‌خیز عرب نشان داده بودند، موجب پیشرفت در امر دموکراسی و تأمین آزادی‌های اجتماعی و سیاسی نگردید.

از آغاز سد¹⁸م. که در آن اندیشمندان انسان‌دوست، از روسو تا منتسکیو، تمدنی نوین را طرح ریختند سه سده بیشتر نمی‌گذرد؛ تمدنی که در آن فرد انسان، می‌تواند به آزادی و سرافرازی در جامعه‌ای استوار بر ارزش‌های مدنی و امنیت حقوقی زندگی کند. پیش از آن انسان در درازنای هزاران سال به عنوان برده و رعیت در زیر فشار خودکامگان بسر می‌برد.

هرچند تا به حال بسیاری جنایتکاران بزرگ، از هیتلر و خمینی تا پول‌پوت و پوتین، آهنگ پیشرفت بشر را کند کرده‌اند، در همین دو سده نیز چهارⁱ دنیا به کلی دگرگون شده است و دیری نخواهد پایید که با تحقق زندگی درخور آدمی در سراسر گیتی، تاریخ واقعی بشر آغاز خواهد گردید؛ اما تا آن روز به کوشش‌ها و نبردهای بسیار نیاز است و امروزه هر انسان‌دوستی در آغاز دوران نوینی از نبرد با نیروهای اهریمنی باید از خود بپرسد که در کدام سوی این درگیری جهانی ایستاده است؟

[ⁱ](#) . Change through rapprochement

[ⁱⁱ](#) . crystallization point

ویژگی‌های استبدادزای انقلاب ایران



به مناسبت چهل و سومین سالگرد انقلاب
ایران

شیدان و ثیق



درآمد

انقلاب ایران یکی از رخدادهای مهم سدهی بیستم به شمار آمد. 43 سال پس از آن، امروز، اندیشیدن به این انقلاب را در چه شرایطی انجام میدهیم؟

نخست این که این فاصله‌ی زمانی، از یکسو امکان شناخت بهتر و کامل‌تری از آن رخداد را فراهم میکند. اما، از سوی دیگر، امکان دست‌گیری مستقلانه‌ی انقلاب در شرایط تاریخی و عینی‌اش را دشوار می‌سازد. زیرا آن چه که پس از هر انقلابی شکل می‌گیرد، یعنی بازسازی قدرت و سلطه جدید، همواره سایه بر خودِ انقلاب چون پدیداری تک و یکتا می‌اندازد. عموماً، خودِ رخدادِ انقلاب با آن چه که پس از انقلاب روی می‌دهد درهم‌آمیخته می‌شوند.

از سوی دیگر، هر انقلابی تئوری انقلاب را به چالش می‌کشد. هر انقلابی، پدیداری نو و بی‌سابقه است. هیچ انقلابی در نسخه‌ها و الگوهای انقلابی پیشین تعریف و تبیین نمی‌شود.

شرایط دیگر این است که طی این مدت طولانی، خودِ ما که در انقلاب بهمن 57 شرکت داشتیم و اکنون به آن بازمی‌نگریم، تغییر کرده‌ایم. متحول شده‌ایم. تئوری‌ها و ایقان‌های گذشته‌ی خود را زیر پرسش برده‌ایم، به نقد کشیده‌ایم. حداقل نزد آنان که به اندیشه‌ی انتقادی و رهایی‌خواه باور دارند، مسلم‌ها و مطلق‌ها جای خود را به پرسش‌انگیزها و

□□□□□□□□□□ داده‌اند.

برخورد من، در این جا، به انقلاب ایران، از نگاهی است که می‌خواهد ویژگی خودِ انقلاب را، مستقل از مجموعه تحولات و دگرگونی‌های بعدی‌اش مورد تأمل قرار دهد. حال اگر انقلاب را رخ دادی متمایز از پسا انقلاب تصور کنیم، باید آن را زمان‌بندی کنیم. انقلاب زمانی آغاز می‌شود که قدرت حاکم متزلزل و فرو می‌پاشد. قیام مردم وضعیتِ فقدان قدرت یعنی وضعیت آزادی را به وجود می‌آورد. انقلاب زمانی به

پایان می‌رسد که فضای خالی قدرت دویاره
آشغال می‌شود. یعنی قدرت جدید برقرار و آزادی
موقتِ دوره‌ی انقلاب از بین می‌رود. انقلاب، لحظه‌ی
کوتاه آزادی و رهایی از سلطه است. فاصله‌ی زمانی
میان فروپاشی قدرت و سلطه می‌رنده از یکسو و
برآمدن قدرت و سلطه جدید از سوی دیگر است.

انقلاب ایران با نخستین تظاهرات ادواری علیه رژیم
شاه، از دیماه 1356 (ژانویه 1978) آغاز می‌شود.
انقلاب با رفتن شاه، آمدن خمینی و عادی سازی سیاسی
توسط قدرت جدید، یعنی با تشکیل شورای انقلاب در
آغاز 1358 (فوریه 1979)، خاتمه پیدا می‌کند. بدین
سان، انقلاب ایران کمی بیش از یک سال عمر کرد. اما
ویژگی‌های این انقلاب چه بودند؟

ویژگی‌های انقلاب 57

چهار ویژگی، انقلاب ایران را بررسی می‌کنیم.

1- انقلاب تمام مردمی

انقلاب ایران فراطبقاتی بود، بدین معنا که
مبارزه طبقاتی علیه طبقاتی دیگر نبود. انقلاب 57
قیام عموم مردم ایران بود. این تصدیق، بدین معنا
نیست که در انقلاب ایران طبقات و مبارزه طبقاتی
وجود نداشتند. بلکه بدین معنا است که در این
انقلاب، اختلاف‌ها و خواسته‌های طبقاتی و قشری زیر
سایه و سلطه‌ی مطلق یک هدف مشترک و عمومی قرار
گرفتند و در نتیجه نتوانستند نمودی آشکار، مستقل
و متمایز پیدا کنند.

در ایران آن زمان، عواملی چون خودکامگی شاه،
وابستگی به نواستعمار؛ سیاست‌های اقتدارگرایانه؛
سرکوب و اختناق؛ فساد دستگاه سیاسی و اقتصادی...
شرایط روی آوردن تمامی مردم به انقلاب را فراهم

کردند. رژیم پهلوی، که با کودتای نظامی 25 مرداد 1332 استوار می‌شود، در آغاز نیمه‌ی دوم دهه‌ی 1350، به جز تعدادی اندک از تکنوکرات‌ها، کمپراورها، ارتشیان و پیرامونیانِ دربار، فاقد کمترین پایهی اجتماعی در ایران شده بود. از بالایی‌ها تا پائینی‌ها، از اقشار مرفه تا زحمتکشان و فرودستان، از شهرها تا روستایی‌ها، از مرکز تا پیرامون... در این انقلاب شرکت کردند. بدینسان، انقلاب ایران □□□□□□ بود. اما مردمی □□□□□□ □□□²، در وحدتی موقت و ناپایدار، در لحظه‌ای معین و به گردِ تنها یک هدف واحد که رفتن شاه بود.

2- انقلاب ضد شاه

خواست و هدف مشخص رفتن شاه را انقلاب ایران، در عمر یک ساله اش، پیگیرانه دنبال کرد. چیزی که به اراده ی واحد، مشترک و جمعی، یعنی به «اراده ی انقلاب»، تبدیل شد. در این جا ما با این ارزیابی میشل فوکو و تنها با این تحلیل او از انقلاب ایران توافق داریم. زمانی که او بر روی یک ویژگی اصلی انقلاب ایران انگشت گذارد. ویژگی ای که هم نقطه ی قوت و عامل پیروزی انقلاب شد و هم نقطه ی ضعف و زمینه ساز پیامدهای مصیبت بار بعدی اش. موردی که متاسفانه فوکو نادیده گرفت. او در آن زمان چون خبرنگار از ایران چنین نوشت:

[illegible]

000 00 ...000 00 00 00 0000 00000 000000 00
 00 0 . 00000000 0000 0 00000 00000 00000 0 00000
 3 « . 000 000 0000 00 000 000 00 0000 00

3- انقلاب نفی‌گرا

انقلاب ایران از درگیری سیاسی در درون خود
درباره‌ی نوع نظام آینده و اهداف پس از سرنگونی
سر باز زد. انقلاب ایران پرسش «چه می‌خواهیم» و
«چگونه می‌خواهیم» را وارد میدان بحث و جدل نظری
و سیاسی خود نکرد. چه نوع قانون اساسی؟ چه نوع
دولت، حکومت و قدرت سیاسی؟ چه نوع مناسبات
اجتماعی، سیاسی و اقتصادی؟ چه نوع آزادی،
دموکراسی و جمهوری؟ چه مناسباتی بین دولت و دین؟...
این‌ها همه پرسش‌هایی بودند که پاسخ به آن‌ها به
بعد از انقلاب موکول شد. روندهای سیاسی شرکت‌کننده
در انقلاب ایران نخواستند که دریافتهای متفاوت و
متضاد خود را نسبت به پرسش‌های فوق به چالش با
یکدیگر کشند. نتیجه آن که انقلاب ایران تنها
نفی‌گرا بود.

4- انقلاب دین گرا

بر خلاف انقلاب‌های عصر مدرن، دین در انقلاب ایران نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد. دین اسلامی که مدعی قدرت و رهبری جامعه، کشور و جهان است. انقلاب ایران سراغاز جنبش جهانی اسلام‌گرائی یا بنیادگرایی اسلامی شد. در انقلاب ایران، واژگان سیاسی، شعارها، زمانبندی تظاهرات، نوع سازماندهی و غیره... همه، به طور عمده، حکایت از □□□□□□ معنوی، فرهنگی و سیاسی دین و روحانیت می‌کنند. اینان در پیوندی فشرده با بازار و اقشار گسترده‌ای از مردم، به‌ویژه در میان فرودستان شهر و روستا، انقلاب را هدایت کردند.

عوامل استبدادزای انقلاب ایران

پنج عامل در انقلاب ایران زمینه‌های برآمدن مجدد استبداد را فراهم کردند.

1- عامل «همه با هم» انقلاب

در انقلاب تمام مردمی ایران، گفتیم که اختلافها و تضادهای اجتماعی، سیاسی و طبقاتی امکان بروز و چالش با هم را پیدا نکردند. زیرا که برای حفظ یکپارچگی و تضمین پیروزی مسکوت گذارده شدند. نتیجه آن که در جریان انقلاب، شرایطی به وجود نیامد که گروه‌های اجتماعی و سیاسی شکل‌گیرند. در تعامل و کنش باهم قرار گیرند. دموکراسی پلورالیستی را آزمون کنند. انقلاب تمام مردمی ایران، در خود، روحی غیردموکراتیک، یگانه گرا، تمامیت‌خواه یا توتالیتار پُروراند. در نتیجه، روح «همه با هم» انقلاب ایران، نمی‌توانست زمینه‌ساز آزادی، دموکراسی و کثرت‌گرایی در کشور شود.

2- عامل غیر اثباتی - غیر ایجابی انقلاب

گفتیم که تنها هدف انقلاب ایران، برانداختن شاه بود. هدف‌های مهم دیگر و این که چه می‌خواهیم جانشین رژیم وقت کنیم موضوع بحث و جدل مردم و گروه‌های سیاسی شرکت‌کننده در انقلاب قرار نگرفتند. خواست استقلال و آزادی در حد شعار کلی باقی ماند. اگر بحثی نیز در باره‌ی آلترناتیو اجتماعی و سیاسی آغاز می‌گردید، خیلی سریع، به بهانه‌ی حفظ یکپارچگی، بسته و به فردای پیروزی حواله داده می‌شد. انقلاب ایران خصلتی فقط نفی‌کننده داشت. غیر اثباتی و غیر ایجابی بود. تازه پس از سرنگونی بود که برخوردهای نظری و سیاسی بر سر «چه می‌خواهیم؟» و بَدیل‌ها آشکار شدند. یعنی زمانی که کار از کار گذشته بود و حاکمیت جدید

سلطه خود را بر مردم تحمیل کرده بود. بدین ترتیب، خصلت غیرایجابی-غیر اثباتی انقلاب نیز نمیتوانست زمینه ساز برآمدن آزادی و دموکراسی در ایران شود.

3 عامل قدرت‌طلبی انقلاب

در انقلاب ایران، نفی قدرت شاه هیچ گاه با نقد قدرت به طور کلی همراه نشد. نفی دیکتاتوری شاه هیچ گاه با نفی دیکتاتوری به طور کلی همراه نشد. علت این امر را باید در درک قدرت‌طلبانه از «سیاست» و «انقلاب» پیدا کرد. درکی که در اندیشه‌ی سیاسی کلاسیک، از ارسطو تا کنون، و در نزد احزاب سیاسی همواره حاکم بوده و همچنان هست. این درک در مقابل درک دیگری قرار دارد که ما رهایی‌خواهانه می‌نامیم. درک رهایی‌خواهانه آنی است که سیاست و سیاست‌ورزی را حکومت‌گرایی و دولت‌مداری نمی‌شناسد. در درک قدرت‌طلبانه از سیاست و انقلاب، همه چیز تابع مبارزه برای تسخیر قدرت، دولت، حاکمیت و حکومت می‌شود. بدین سان، ذهنیت «اعمال قدرت و پذیرش قدرت»، ذهنیت «حکومت کردن و تحت حکومت قرار گرفتن» در جامعه پیوسته بازسازی می‌شوند. تراژدی هر انقلاب نیز درست در همین جاست. قدرت‌مداری انقلاب سبب می‌شود که اصل وجود «قدرت» و «حکومت»، چگونگی آن، مضمون آن، نقش آن و ختا به طور کلی چرایی حکومت و حاکمیت زیر پرسش نروند، موضوع کار نقد و بازنگری قرار نگیرند. در نتیجه، با سرنگونی قدرت و سلطه پیشین، قدرت و سلطه‌ای در شکلی دیگر اما به همان‌سان شدید - اگر نه بیشتر و سهمگین‌تر - دوباره سر بر می‌آورند. «□□□□ □□□□ □□□□! □□□□» این است آن چه که در انقلاب‌ها در طول تاریخ تکرار شده است. انقلاب ایران نیز سوای این قاعده نبود.

4- عامل دین‌گرایی انقلاب

گفتیم که یکی دیگر از ویژگی‌های انقلاب ایران، نقش

بارز و تعیین‌کننده‌ی دستگاه دین و روحانیت در آن بود. دین اسلامی که با ارزش‌های جهان‌روای مدرنیته در تعارضی آشکار و مطلق قرار دارد. ارزش‌هایی چون آزادی، دموکراسی، پلورالیسم، حقوق بشر، برابری زن و مرد، جدایی دولت و دین، برابر حقوقی ملیت‌های و اقلیت‌ها و غیره. در انقلاب ایران، عامل دین و به‌طور مشخص اسلام شیعی، در تقابل مطلق با ارزش‌های فوق، زمینه ساز استبداد دینی شد.

5- عامل کسری دموکراتیک انقلاب

در انقلاب ایران، اصول دموکراسی اجتماعی و سیاسی هیچ‌گاه تبدیل به شعارهای اصلی انقلابیون نشدند. در جریان انقلاب ایران، گروه‌های سیاسی، حتا از سوی روندهای آزادی‌خواه، چپ و غیره، آشکارا دست به تبلیغ دموکراسی و دفاع از پایه‌های آن نزدند. در نتیجه، با این اپوزیسیون کمابیش بیگانه نسبت به دموکراسی، برآمدن مردم‌سالاری در فردای انقلاب ایران امکان‌پذیر نبود.

مهم‌ترین درس انقلاب ایران

یک عامل استبدادزای انقلاب ایران، گفتیم که انصراف از چالش و جدل سیاسی، عقیدتی و برنامه‌ای برای تعیین راه و روش آینده بود. این نکته یکی از درس‌های مهم انقلاب 57 ایران است که ما را بیش ازپیش به تقابل و تعامل بَدیل‌ها و پروژه‌های اجتماعی و سیاسی، با مشارکت و مداخله مستقیم خود مردم، فرامی‌خواند.

امروزه، بر پایه نفی و رد نظام‌های پادشاهی، دین‌سالاری و توتالیتر راست و چپ، سه اصل تفکیک‌ناپذیر جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین یا لائسیسته می‌توانند، از نظر من، پاسخگوی نیازهای تاریخی کنونی جامعه ایران باشند. جمهوری

یعنی «امر عموم». دموکراسی یعنی مشارکت و مداخله مستقیم مردم در امور خود و لائیسیتته در سه رکن تفکیکناپذیرش یعنی 1- جدایی دولت و دین، 2- آزادی عقاید دینی، غیردینی یا ضد دینی و 3- عدم تبعیض دینی و برابری حقوقی همه قطع نظر از اعتقادات دینی یا غیر دینی‌شان.

بر گرد سه شعار جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین، روندهای مختلف اپوزیسیون ایران میتوانند، با حفظ ویژگی‌ها و اختلاف‌های‌شان، دست به همکاری و هم‌کوشی زنند. این مهم را به طور عمده و اساسی با هدف پشتیبانی از جنبش‌های اجتماعی در داخل ایران انجام دهند.

راه خروج از وضعیت سیاسی و اجتماعی کنونی در ایران، تنها از مسیر مشارکت و مداخله مستقیم خود مردم، در بس‌یارگونگی‌شان، در اشتراک‌ها و اختلاف‌های‌شان، در اتحادها و تضادهای‌شان، می‌گذرد. امروزه، تغییر بنیادی و اساسی اوضاع ایران، به عبارت دیگر کسب آزادی و دموکراسی، تنها در گرو رشد و گسترش جنبش‌های تغییردهنده اجتماعی و سیاسی در داخل کشور است. جنبش‌هایی که نسبت به آن چه که می‌خواهند جانشین وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود کنند آگاه، هوشیار، متشکل و همبسته باشند. جنبش‌هایی که برای رهایی از سلطه‌های گوناگون، برای آزادی، دموکراسی و برابری، برای عدالت اجتماعی و جدایی دولت و دین بر پا می‌شوند. جنبش‌هایی چون مبارزات جامعه‌ی مدنی، جنبش زنان، زحمتکش‌ان، دانشجویان، ملیت‌ها، اقلیت‌ها و غیره. وظیفه‌ی اپوزیسیون جمهوری‌خواه، دموکرات و لائیک در خارج از کشور، یاری رساندن به چنین جنبش‌هایی در داخل کشور است.

یادداشت‌ها

2. تعریفی که از ژاک رانسیر برگرفته‌ایم : «مردم» وجود ندارد بلکه ساخته می‌شود.

3. میشل فوکو، نوشته **مردم و حقیقت** کتاب دوم، 1976 - 1988، ص. 701 - انتشارات فرانسوی Gallimard

شیدان وثیق

مارس 2022 - اسفند 1400

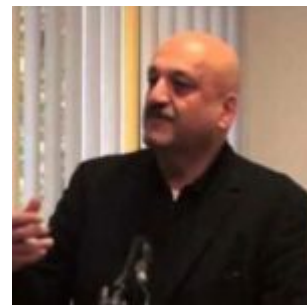
cvassigh@wanadoo.fr

انقلاب دیرهنگام



انقلاب سال ۵۷ ایران

هرمز هوشمند



متدولوژی: رویدادهای تاریخی را می توان به دو صورت کلان یا نگاه خرد بررسی و تحلیل کرد. این مقاله تحلیلی تاریخی است با نگاه کلان برای روشن شدن روندهای اصلی انقلاب سال ۵۷. اما این به معنی کم کردن از ارزش نگاه خرد در رویدادهای تاریخی نیست. هر دو روش برای تبیین کلیت وقایع تاریخی ضروری است. بخش اول روایت از دوران تاریخی انقلاب است و بخش دوم به رفتار نیروهای سیاسی و اجتماعی در برخورد با انقلاب سال ۵۷ میپردازد.

بخش اول: دوران

انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ به طور عمده ماهیتی ضد کلونیال داشت. این را میتوان از شعارهای اصلی آن یعنی "استقلال و آزادی" که شعار اول آن بود استنتاج کرد. ایران هیچگاه یک کشور کلونیال کلاسیک نبوده، اما متأثر از نفوذ کشورهای بزرگ اروپائی و از میانه قرن ۲۰ بطور عمده کشورایالات متحده امریکا بود. در قرن ۲۰ بزرگترین مبارزه ضد کلونیالیزم اروپائی با خشونت بی سابقه در تاریخ بشر شکل گرفت. شروع اوج گیری این مبارزه را میتوان به جنگ جهانی اول و پیامدهای آن مرتبط دانست. جنگ جهانی اول معروف است به جنگ امپریالیستی قدرت های بزرگ اروپایی برای تقسیم جهان.

انقلاب اکتبر از ویرانه های جنگ جهانی اول به وقوع پیوست و روسیه تزاری، حلقه ضعیف قدرت های بزرگ اروپایی، از مدار کشورهای "کلونیال اروپائی" بیرون آمد. این انقلاب از همان ابتدا با شعار "تمام قدرت به شوراها" درصدد انتقال قدرت از نخبگان سیاسی روسیه تزاری به نیروهای خارج از قدرت در روسیه بود. همچنین ظهور ملت هایی خارج از قلمرو قدرت جهانی، یعنی اکثر کشورهای تحت سلطه قدرت های اروپائی را با ادعای بزرگ آغاز انقلاب سوسیالیستی جهانی علیه سرمایه داری جهانی نوید می داد.

بسیاری جنگ جهانی دوم را ادامه جنگ جهانی اول می دانند. یکی از

روایت های اصلی آن جنگ، تلاش آلمان ها برای تسخیر سرزمین اسلاوها بود. آلمانی ها این جنگ را با بیان نیاز به فضای بزرگتر زندگی (Lebensraum) برای نژاد برتر آریائی در برابر نژاد پست تر اسلاوها، توجیح و سازمان دادند. نژادپرستان نازی آلمانی روایت برتری طلبانه خود را با الهام از روایت غالب کلونیالیسم که دوگانگی تمدن و وحشی گری بود گرفتند و با معرفی "علم نژادها" روایت کلونیالیسم را گسترش دادند. اگر جنایات کشورهای کلونیال با منطق متمدن کردن بومیان وحشی توجیه می شد (۱)، نازی ها با استفاده از "علم داروینیسم اجتماعی" جنایات خود را با میدان دادن به نژاد برتر آریائی توجیه میکردند. بخش مهمی از بزرگترین جنایات تاریخ بشریت در پرتو این دوگانگی ها به ویژه با استفاده از ابزار و تکنولوژی مدرن سازماندهی شده است.

در برابر این روایات، روایت دیگری در دوران مدرن گسترش یافت که مبتنی بر مبارزه طبقاتی بود. در این روایت، ساختار اجتماعی که اختراع بشری است و مبتنی بر عوامل طبیعی یا بیولوژیکی نیست، مبنای مبارزه قرار گرفت. این روایت به طور خلاصه هیرارشی اجتماعی را مورد هدف قرار می دهد، یعنی حاکم در برابر محکوم که انقلاب اکتبر برایین مبنای استوار بود. این روایت باعث شد تا نیروهای بسیار گسترده تری از مردم در سراسر جهان متحد شوند. ناگفته نماند که در شوروی رابطه حاکم و محکوم شکل گرفت که با روایت مبارزه طبقاتی توجیه می شد و خود را در مقابل روایت های دیگر قرارداد و نظم کهنه استعمار را تهدید کرد.

از آغاز انقلاب اکتبر در روسیه، شکل این مبارزه به تدریج تغییر کرد. انقلاب بلشویکی ابتدا با جنگ داخلی مواجه شد که در آن کشورهای امپریالیستی با وارد کردن نیروی نظامی به نفع نیروهای ضد انقلاب هدف شکست انقلاب را داشتند. با پیروزی انقلابیون در روسیه، اتحاد جماهیر شوروی در اتحاد با اکثر جنبش های رهائی بخش در کشورهای تحت سلطه قدرت های بزرگ اروپائی، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، مبارزاتی پیگیر را سازمان دادند. این اتحاد در عمل برای حفظ اتحاد جماهیر شوروی اجتناب ناپذیر شد.

برای درک بهتر مبارزات استقلال طلبانه در قرن ۲۰ باید به گذشته برگشت و در این رابطه انسان نیاز به تقسیم زمان به دوران های مختلف دارد که کاری است اختیاری. به گفته هگل هر دورانی دارای یک "زایتگایست" (Zeitgeist) و یا به گفته فوکو "اپیستم" (Episteme) است. اگر بخواهیم "زایتگایست" عمده سیاسی قرن ۲۰ را

خلاصه کنیم، می توان ان را “دوران مبارزات رهایی بخش ملی و پایان توفیق و حاکمیت ۵۰۰ سال کلونیالیزم اروپائی” نامید. آخرین نبرد سرنوشت ساز این دوره شکست ایالات متحده و متحدانش در برابر مبارزان استقلال طلب ویتنام در اتحاد با “بلوک شرق” و نیروی های ضد کلونیال جهانی و به ویژه جنبش جوانان ضد جنگ در ایالات متحده و اروپا بود (۲). پایان “نمادین” این دوره زمانی است که در سال ۱۹۹۴ در افریقای جنوبی نژادپرستان سفیدپوست اروپایی دولت را به بومیان آن کشور واگذار کردند. نزدیک به ۵۰۰ سال پس از اولین سفر کریستفر کلمب به قاره امریکا در سال ۱۴۹۲ دوران کلونیالیزم خشن و غارتگر اروپائی با شعار متمدن کردن وحشی های بومی آغاز شد (۱) و در سال ۱۹۹۴ ناقوس مرگ ان زده شد.

نیمه دوم قرن بیستم دوره مبارزه پیگیرکشورهای به اصطلاح “توسعه نیافته” علیه بلوک غرب به رهبری ایالات متحده بود. انقلاب ایران ۴ سال بعد از شکست امریکا در ویتنام در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید. شعارمحوری نیروهای مذهبی مخالف رژیم شاه “استقلال آزادی جمهوری اسلامی” بود و ازطرف نیروهای چپ و ملی “استقلال آزادی عدالت اجتماعی” بود. در این دو شعار هم هماهنگی و هم تضاد دو نیرومشهود است. غیراز شعار “جمهوری اسلامی” دیگر شعارهای انقلاب ۵۷ برخواسته از “زایتگایست” دوران مبارزات جنبش های رهایی بخش بود. اکثر معترضین به نظم موجود در جهان از این شعارها پیروی می کردند. آنچه در ایران تازگی داشت شعار «جمهوری اسلامی» بود، که البته این شعار شامل عوامل داخلی و خارجی است.

با پیروزی نیروهای استقلال طلب درجنگ ویتنام، قدر قدرتی “بلوک غرب” ضربه ای کاری خورد و در نتیجه نیروهای استقلال طلب در جهان سوم امیدوار شدند. درعین حال، امکان مداخله مستقیم نظامی ایالات متحده در مبارزات آزادیبخش را هم محدود کرد. به همین دلیل برای موفقیت جنبش های آزادی بخش، کمک «بلوک شرق» و نیروهای وابسته به آن نقش برجسته خود را از دست دادند. این امکانی شد که نیروهای مذهبی که نقش کمرنگتری به خاطر روایت غالب مدرنیته در مبارزات رهای بخش داشتند، بتوانند نقش برجسته تری پیدا کنند. نگاه استقلال طلبانه این نیروها تکیه بر سنت گامی به عقب از دید مدرنیته بود. چپ سکولار و نیروهای ملی خواهان تغییر در چارچوب مدرنیته بودند و به آینده می نگریستند. نیروی مذهبی با نگاه به گذشته و با استفاده از ابزار مدرن قدرتی را ساخت که امروز در جمهوری اسلامی ایران شاهد آن هستیم، تلفیقی از ملی گرایی و

دیدگاه مذهبی با استفاده از ابزار مدرن که معجونی است جدید.

شکست آمریکا در ویتنام منجر به تغییر در سیاست خارجی آمریکا شد. ترس آمریکا از نفوذ فزاینده شوروی در کشورهای جهان سوم دو چندان شد، درحالی که شاهد حمایت ایالات متحده از نیروهای جهادی اسلامگرا در افغانستان در برابر شوروی بودیم. ایالات متحده برای کنترل نفوذ «بلوک شرق» در تحولات سیاسی کشورهای جهان سوم تحت نفوذ خود، درصدد فرم ساختارهای دیکتاتوری از جمله در ایران برآمد.

ایران در اتحاد با ایالات متحده و «بلوک غرب» به عنوان ژاندارم منطقه نفت خیز خاورمیانه، با روی کار آمدن دولت کارتر در سال ۱۹۷۶ میلادی که یکسال پس از شکست آمریکا در ویتنام بود، تحت تأثیر سیاست خارجی جدید آمریکا قرار گرفت. ایالات متحده همیشه در ایران از نیروهای مدرن مخالف شاه که ترکیبی از ناسیونالیست ها، چپ ها و به طور کلی نیروهای سکولار بودند هراس داشت. قبل از روی کار آمدن خمینی و روحانیت در ایران، نیروهای مدرن آن زمان که شامل آمریکا، رژیم شاه، ناسیونالیست ها و اپوزیسیون چپ میشد، امکان قدرت گیری نیروهای مذهبی را، به دلیل روایت مدرنیته، دست کم گرفتند. حتی خود خمینی هم تحت نفوذ روایت مدرن کشورداری، ابتدا قدرت را به نیروی ملی-مذهبی بازرگان سپرد. او هم به توانایی روحانیت برای اداره کشور اعتماد نداشت ولی درپروسه قدرت گیری آرام آرام به نتیجه خلاف آن رسید. این نگاه نیروهای مدرن، از آمریکا گرفته تا رژیم شاه و مخالفین مدرن، بود که مقاومت در برابر نیروی مذهبی را کم کرد و خطرا را ابتدا درست ندید. ناگفته نماند که پس از گذشت ۴۳ سال حاکمیت روحانیت، هنوز این نگاه یعنی ناتوانی روحانیت در کشورداری در بخش عمده ای از مخالفین جمهوری اسلامی غالب است که منجر به ندیدن منشا قدرت این رژیم می شود.

دوران مبارزات ضد کلونیال و جنبشهای آزادی بخش همانطور که اشاره شد، در سال ۱۹۹۴ در آفریقای جنوبی به پایان رسید. انقلاب سال ۵۷ در اواخر این دوران پیروز شد و عمدتاً متأثر از اهداف و شعارهای آن دوره بود. درحالی که دوران جدیدی در حال شکل گیری است، جمهوری اسلامی هنوز با شعارها و سیاست های آن دوره عمل میکند که مشکلات زیادی را برای مردم ایران ایجاد کرده است. به همین دلیل میتوان انقلاب سال ۵۷ ایران را «انقلاب دیر هنگام» نامید.

بخش دوم: رفتارها

به گفته هراکلیوس فیلسوف یونانی، «نمی توان در یک رودخانه دو بار شنا کرد» به این معنی است که تاریخ تکرار نمی شود. اگر به نظر می رسد که تاریخ در حال تکرار است، به این دلیل است که غرایزو نیازهای اساسی که رفتار انسان اولیه را از زمان پارینه سنگی شکل داده است، به طور چشمگیری تغییر نکرده اند. درحالیکه شرایط پیرامونی انسان ها دائماً در حال تغییر است، اما رفتار ما در مواجهه با شرایط جدید به ویژه در بحران ها تفاوت چندانی نکرده است.

در زمان های عادی "تمدن" لایه نازک بر رفتارهای اولیه ما در ضمیر خود آگاه ما می گذارد، اما در شرایط بحرانی، متناسب با شدت بحران، این لایه به سرعت از بین می رود و آن رفتارهای اولیه پارینه سنگی که بخشاً در ناخود آگاه ما وجود دارند به مرور زمان رومی آیند. البته این بدان معنا نیست که همه یکسان رفتاری کنند، اما اکثریت قریب به اتفاق مردم رفتار نسبتاً هماهنگی دارند.

نمونه برجسته آن پس از بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ در دهه ۳۰ در اروپا مشاهده شد که منجر به جنگ جهانی دوم شد و چیزی حدود ۵۰ میلیون انسان در "متمدن" ترین کشورهای جهان کشته شدند، کشتاری که در تاریخ بشر بی سابقه است.

انسان حیوان اجتماعی است و نمی تواند غذای خود را به صورت فردی تامین کند و از ابتدا تا به امروز مجبور بوده است که غذای خود را به صورت اجتماعی تامین کند. به همین دلیل در ضمیر ناخود آگاه اش امنیت را در پیوند با گروه حس میکند و در نتیجه رفتار خود را بطور عمده در همخوانی با گروه تنظیم میکند. اما با پیشرفت تکنولوژی و ساختارهای اجتماعی این امکان داده شده است که ظاهراً خود را بی نیاز به دیگران حس کند.

اما در شرایط بحرانی، دنباله روی از جمع (herd mentality) میتواند در ضمیر ناخود آگاه ما، متناسب با شدت بحران تحریک شود و امکان فکرمستقل را از ما سلب کند. نمونه بارز آن را میتوان در رفتار مردم در انقلاب ۵۷ مشاهده کرد. کسانی که آن دوران را بخاطر دارند، بیاد دارند که در ماه های اخرا انقلاب، موضع میانی داشتن بین انقلاب و رژیم شاه بسیار دشوار بود، برای موضع میانی گوش

شنوائی هم نبود.

رفتار مذهبی ناشی از نیاز انسان به تعلق داشتن به گروه است، این یکی از رفتارهای اولیه ما است. در دوران مدرن هم ما مذهب مدرن داریم "مذهب مدنی" (۴)، که به ما اجازه میدهد که همان رفتار دینی را در مضمون مدرن داشته باشیم. دوگانگی مطلق خوب و بد را که همان دوگانگی فرشته و شیطان دینی است در نزد بسیاری از نیروهای مدرن و افراد غیر مذهبی می بینیم. در حالیکه واقعیت همیشه پیچیده و خاکستری است، تمایل به ساده کردن به دوگانه مطلق خوب و بد برای خیلی ها جذاب است.

رفتار دنباله روی از جمع (herd mentality) را میتوان امروزه در نیروهای سیاسی خارج و داخل کشور مشاهده کرد. اگر قبل از انقلاب روایت جنبش های رهائی بخش در ایران با رفتاری دنباله روانه از جمع و مذهبی گونه همه را به خود جذب میکرد، امروزه در رابطه با دموکراسی خواهی و حقوق بشر با همان رفتار دینی و مقدس گونه در اکثر افراد و سازمان ها مواجه هستیم.

این تصور که در زمان انقلاب رفتارها را بتوان با اراده افراد و یا گروه های درگیر در ایران برخلاف روایت غالب عوض کرد، به همان اندازه غیر واقعی است که تصور کنیم تحول اراده گرایانه میتواند روایات دموکراسی خواهی و حقوق بشری غالب امروزین را متحول کند. اگر قرار باشد تحولی در این روایات رخ دهد، در یک فرآیند پراتیک تاریخی امکان پذیر است.

هگل فیلسوف قرن ۱۹ آلمان مقوله ای دارد با نام "ضرورت و احتمالات" (۴) (Notwendigkeit und Kontingenz) که میتوان در رابطه با انقلاب ۵۷ از آن استفاده کرد. هر لحظه تاریخی گذشته و آینده ای دارد. گذشته دربرگیرنده وقایعی است که آن لحظه تاریخی را تبدیل به ضرورت میکند در حالیکه آینده با احتمالات زیادی روبروست. انقلاب ۵۷ هم احتمالات زیادی داشت، اینکه جمهوری اسلامی از آن بیرون آمد به وقایع بسیاری وابسته بود که خلاصه کردن آن صرفاً به رفتار افراد و یا گروهائی که شرکت داشتند، چه موافق و چه مخالف، ساده کردن آن است.

انقلاب ۵۷ را ميبايست تاريخی ارزیابی کرد و وقایع ضروری اش را روشن کرد. به عنوان مثال، برخی از وقایع مهمی که ضروری بودند را میتوان انقلاب مشروطه و شکست سیاسی آن با قدرت گیری رضا شاه،

انقلاب اکتبر، پیروزی انقلاب چین کودتای ۲۸ مرداد، پیروزی انقلاب کوبا و شکست امریکا درجنگ ویتنام نام برد. بدون گنجاندن تاثیرات این رویدادها در تحلیل کلان انقلاب، با نگاه صرف خرد میتوان به تحلیلی یک طرفه، ناقص و گاه غیرواقعی رسید.

۲۰ بهمن ۱۴۰۰

February 2022 9

زیرنویس و لینک ها :

۱ - کلونیالیزم و وحشیگری

https://www.youtube.com/watch?v=E1Fj8kqe0_M

۲ - جنگ ویتنام

https://www.youtube.com/watch?v=hoWUwFv1-cU&list=PLRjuju0ak2ByF1RVd34zy23JKU_AjZB5U

۳ - مذهب مدنی

http://www.robertbellah.com/articles_5.htm

<https://www.youtube.com/watch?v=p2WsKuhRcFo>

۴ - هگل "ضرورت و احتمالات"

<https://www.youtube.com/watch?v=kdc8y5QDBTk>

علیه بوروکراسی وهنجارها ، به

هواداری از آزادیِ مدلِ اوپِر



مواظب گاردِ جوانِ لیبرالیسم باشید...

آنتوان شوارتز، نویسنده کتاب

«لیبرالیسم بوقلمون صفت ، لیبرال ها در امپراتوری
دوم (1848-1870)»

انتشارات دانشگاه فرانسه-کونته، تاریخ نشر 13
ژانویه 2022

برگردان بهروز عارفی

نامزدهای راست گرایان در انتخابات آینده ی ریاست
جمهوری فرانسه در ارائه‌ی پیشنهاده‌ای
اقتدارگرایانه با یکدیگر رقابت می کنند تا در
انتخابات درونی حزبشان برای گزینش نامزد برنده
شوند. تاحدی که می توان گمان برد که راست لیبرال
ناپدید شده است. اما این جناح راست با تکیه بر

چند رسانه‌ی بزرگ، هنوز چند روشنفکر پُرکار در میان خود دارد. موضوع نبرد آنان، ساده سازیِ امور اداری است.

روز 15 سپتامبر گذشته، در بلوار مشهور پاریس، در مقابل تئاتر واریته صفی طولانی دیده می شد. انبوهی از مردم که بیشتر از مردان تشکیل می شد، صف بسته بودند که نه در یک نمایش بلکه در یک نشستِ سیاسی حضور یابند. سخنرانیِ چهره برجسته ی لیبرال ها، گاسپار کونینگ بسیار طولانی بود - هیچ کدام از مهمانان صحبت نکرد و هیچ بحثی نیز بین حاضران پیش بینی نشده بود - هدف او آغاز جنبشی سیاسی بود که نامش را «سَمپل» (ساده) گذاشته بود. بخش هایی از سخنرانی اش لحنی آتشین داشت: «آن چه به من جان می دهد، شورشی است راستین علیه آن چه باید ستم بوروکراتیک نامید». این موضوع داغ سخنران را راضی می کرد و به همه، همه طبقه ها، «از بانگذار تا خارجیان بدون مجوز» مربوط می شد. پیچیدگیِ امور اداری - عیب هایش، نامعقولی هایش -، گرفتاری هایش که آزادی فرد و دموکراسی محلی را خفه می کند، به مدت یک ساعت و نیم با شور و حرارت مورد حمله قرار گرفت. کونینگ در پایان از همه دعوت کرد تا به کار سیاسی بپردازند «تا از یک زندگی بسته یعنی آن زندگی که هر فرد به فکر خود باشد، بیرون آیند».

انتقاد از بوروکراسی موضوع جدیدی نیست. از قرن نوزدهم، این یکی از نکات مشترک اندیشه ی لیبرال است - کتاب «رژیم قدیم و انقلاب» اثر الکسی دو توکویل که به مسئله تمرکز (سانترالیزاسیون) می پردازد، در سال 1856 منتشر شد. از سویی دیگر کونیک، ساده سازی یی را تصور می کند که به عنوان محورِ بازگشت به سرچشمه ها، یعنی به سوی «لیبرالیسم راستین» است. در واقع، هیچکدام گمان نمی برند که پافشاری بر بازارِ آزاد به خاطرِ بارِ منفیِ آن، چهره ای دروغین به آن می دهد. این پدیده حاوی جهت گیری بیشتر سیاسی، سوسیताल(شیوه زندگی افراد در جامعه)، [که اخیراً در ایران جامعه گی نیز ترجمه شده است] و حتی اخلاقی تر است که بر «آزادی فرد» تکیه می کند. لذا کونینگ در روزنامه اِکو (18 دسامبر 2019) در تحلیل هفتگی اش تردید نمی کند که بنویسد: «لیبرال ها برای تجدید رابطه با میراث انسانی شان می بایست با خاکسپاریِ محترمانه و بدون تاسف نئولیبرالیسم شروع کنند».

لیبرال ها ناراضیان ابدی اند. پاسکال سالان با اشاره به حکومت های پی در پی که در فرانسه قدرت را در دست داشتند، آهی کشیده

می گوید «شوربختانه هرگز سیاست لیبرالی واقعی نداشتیم، بلکه فقط سوسیالیسم چپ یا راست داشتیم.» (1). این گفتار ممکن است مایه ی خنده شود، اما سالن به هیچ وجه یک کله پوک نیست. او که در سال 1939 چشم به جهان گشوده از کارکشته های نبرد لیبرالیستی است. این اقتصاددان و استاد پیشین دانشگاه پاریس-دوفین، ستون نویس محبوب مطبوعات محافظه کار از سال 1994 تا 1996 و رئیس جامعه مون-پلرِن بود. این سازمان را فردریش هایک در سال 1947 برای مبارزه با سوسیالیسم در همه ی شکل های آن تأسیس کرد.

قدمی بیشتر به سوی گولاگ

یک روشنفکر به سبک خود، یک رادیکال است. در کتاب سالن «لیبرالیسم»، به سختی می توان در زمینه ی زندگی اجتماعی و اقتصادی حوزه ای یافت که می بایست اداره اش به بخش دولتی سپرده شود. برعکس هر مقرراتی را مضر و حتی منبع دردسرهایی ارزیابی می کند که مدعی حل کردن آن هاست: آیا بیکاری در واقع «میوه ی مداخله گری دولتی» نیست؟ تقسیم دوباره ی ثروت ها خشونت است («سیاست اجتماعی، جنگ یکی علیه دیگری است»)، قدمی است به سوی گولاگ. حتی جدا کردن زباله ها را به مثابه نقض تحمل ناپذیر آزادی هر فرد تلقی می کند، زیرا [به عقیده ی او] به این منجر خواهد شد که در هر خانه ای «یک کارخانه ی تفکیک زباله ایجاد شود که کارگران آن دانشگاه دیده ها، هنرمندان و شرکت ها خواهند بود (2) - این یک آبروریزی است.

به سادگی می توان سالن را یک اولترا لیبرال شمرد. اما، کسانی که خود را لیبرال معرفی می کنند، چه میانه رو باشند یا رادیکال، به یک جریان فکری تعلق دارند، به نویسندگان مشترکی رجوع می کنند، کمابیش به مجموعه ای از اصول ارجاع می کنند که خواهان آزادی همه چیز هستند، و پیش از همه، آزادی اقتصادی.

به زعم آنها، جای تردیدی در پیروزی ایدئولوژی نئولیبرال وجود ندارد. درست است که آن دوره که فردریش هایک در «جاده بندگی» ازدهای نه سر کلکتیویسم و سرهای گونه گون آن (کینزی گرایان، سوسیالیست ها، اقتصاد مداخله گر دولتی...) را به سختی سرزنش می کرد، بسیار دور به نظر می رسد. در فرانسه نظیر جاهای دیگر برنامه ریزی به فراموشی سپرده شده است، پیوستن به اروپا و خصوصی سازی ها محدوده ی مداخله ی دولت را از نو مشخص کرده اند. اولویت رقابت حتی به بخش های دولتی نیز سرایت کرده است. نتیجه

روشن است، حتی بحران مالی سال 2008 به هیچ گونه تردید بنیادی در این باورها منجر نشد (3).

اوضاع از نگاه لیبرال ها به گونه ای دیگر است. ابتدا، این «پیروزی» نسبی و گذراست، به ویژه که بخش های مهمی از آئین نامه های «کلکتیویست» ایجاد شده پس از جنگ جهانی دوم، هنوز به قوه ی خود باقی است - از جمله تامین اجتماعی، بازنشستگی، وضعیت کارمندان دولت. گسترش دولت متوقف نشده است، بخش اداری همچنان «ابتکار» را خفه می کند، مالیات همچنان هرج و مرج ناشی از هزینه های دولتی را تغذیه می کند. درحالی که یکی از مشخصه های آموزه ی نئولیبرال دقیقاً سازش ناپذیری آن است؛ این دکترین نوعی برنامه حداکثری پیشنهاد می کند و الگویی برای واقعیت، فاصله ی این دو عظیم است ولی این شکاف فاحش هرگز پر نشده است.

سپس، از نگاه طرفداران آن، آموزه ی لیبرال از عدم محبوبیتش رنج می برد که بخاطر تصویر ایدئولوژی بورژوازی آن است که به سختی می تواند منافع شدید محافظان بازرگانی را مخفی کند - امری که موجب حمله ی شدید به آن هم از سوی چپ و هم از سوی راست می گردد. وانگهی، لیبرال ها یک نیروی سیاسی سازمان یافته را تشکیل نمی دهند. در صحنه ی سیاسی، سازمان هایی که لیبرالیسم پرچم شان بود، ناپدید شده اند مثل «دموکراسی لیبرال» با ریاست آلن مادلن و آلترناتیو لیبرال که ادوآر فیلیاس و خانم سابین هرولد تاسیس کرده بودند. مسلم است که هنوز شبکه ای مستحکم از جمله در درون حزب «جمهوری خواهان» وجود دارد؛ به یقین، شخصیت های رده اول - از جمله رئیس همین حزب جمهوری خواهان - خود را متعلق به ایده های آن می دانند؛ اما، هنوز حکومت شجاعی که باید اصلاحات ضروری را به انجام رساند روی کار نیامده است؛ طبق اصطلاحی که ماتیو لِن به کار می برد «نیاز مبرم به تاچریسم» رفع نشده است. (4)

با این همه، نفوذ کهکشان لیبرال در بحث های عمومی انکارناپذیر است، گرچه مرزهای آن کمی ناروشن است. شبکه های اطلس که برای جذب گروه های هوادار مبادله آزاد در سراسر جهان تلاش می کند، شش سازمان را در فرانسه گردهم آورده است؛ انجمن برای آزادی اقتصادی و پیشرفت اجتماعی (آلِپس)، که سازمانی پیشگام در ترویج نئولیبرالیسم است و ژاک گارِلو مدت های درازی رئیس آن بود و اکنون سالن ریاست آن را به عهده دارد؛ اتستیتو کوپه که آقای لِن رئیس آن است و مدعی حفاظت از میراث روشنفکری است؛ سایت liberux.org که روزنامه ی اینترنتی Contrepoints را منتشر

می کند که مدعی است یک نوع «سامیزدات لیبرال» است [سامیزدات به روسی به نشریه های زیرزمینی گفته می شد که در شوروی و «اقمار» آن منتشر می شد]؛ و آخر سر، سه اندیشکده ای که سبک تحلیل و کارشناسی کلاسیک تری دارند: انستیتوی اقتصادی مولیناری و انستیتو برای مطالعات اقتصادی- اروپا که ریاست آن ها با دو اقتصاددان، به ترتیب سسیل فیلیپ و پییر گارلو است و نیز موسسه «نسل آزاد». نهادهای دیگری نظیر انستیتو مونتین با امکانات بیشتر می توانند در این فهرست قرار گیرند (5).

پشتیبانی فوجی از سرمقاله نویسان

اگر انتشار شمار زیاد مجموعه های تخصصی - از جمله گزیده ی ممتاز انتشارات بل لیتز با مدیریت آلن لوران- را ملاک قرار دهیم، جنب و جوش این جریان از نظر روشنفکری انکارناپذیر است به ویژه با انبوه کارهایی که زحمت زیادی می کشند (بازهم!) تا «سُن ارتدکسی در اقتصاد یا هوشمندی سیاسی توکویل را خوب جلوه دهند. «دیدارهای اقتصادی» شهر اکس آن پروونس همیشه پر است، کلاس های میکرو-اقتصاد همین طور. به علاوه ، نقطه نظر لیبرالی دارای شبکه ی تقویت کننده نیرومندی در رسانه ها از جمله یک روزنامه رسمی، با عنوان اوپینیون است و در هر لحظه ای می تواند با کاربرد ترجیع بند تکراری در مورد علاج ناپذیری دولت و تقلب در عرضه ی خدمات اجتماعی بر روی فوجی از سرمقاله نویسان حساب کند.

در این خانواده ی بزرگ، «نسل آزاد» به مثابه یک الکترون آزاد قادر به دادن جانی دوباره به نبرد لیبرال است. آزمایشگاه ایده ها به صورت تنگاتنگی به شخصیت بنیادگذار آن، کونیگ وابسته است. او در مدرسه عالی نامدار «نرمال» تحصیل کرده و اگرچه فلسفه [معادل پرفسوری] است. سپس، در دفتر کریستین لاگارد وزیر دارائی در دوران ریاست جمهوری نیکولا سارکوزی کار کرده و پس از آن به یک سازمان بین المللی پیوست. پس از استعفا از این سازمان، او به تدریس و کنشگری پرداخت. پس از شکست در انتخابات به عنوان نامزد حزب لیبرال دموکرات که می خواست جایگزین جنبش دموکراسی لیبرال شود، در سال 2013، در سی سالگی این انجمن را تأسیس کرد.

نخستین گرد هم آئی برای جمع آوری کمک مالی در محل Center of Policy Studies (CPS) یکی از اندیشکده هایی که بازرگان بریتانیائی، آنتونی فیشر بنیاد گذاشته، زیر عکس بزرگ مارگارت

تاچر انجام شد [نمادین و معنادار!] (6). در این محفل ها، بانوی آهنین، چهره ی نمادینی است، نوعی لنین راست گرایان که با سرسختی و قاطعیتِ روشنفکری و موفقیت سیاسی اش به شگفتی وامی دارد و رسیدن او به قدرت راه را به روی محافظه کاری در سطح یک کشور و حتی فراتر از آن گشوده است.

در سایه ی چنین حمایتِ خوش یُمنی، کونیگ از صحنه سیاسی دور شد تا نبرد ایده ها را در میان افکار عمومی یعنی در رسانه ها و پیش افراد صاحب نفوذ پیش برد. در چند سال، این ساختار جهشی کرد، پشت سرهم گزارش منتشر کردند و حضور در رسانه ها نیز گسترش یافت. گرچه امکانات محدود (بودجه سال 2020 معادل 332454 یورو بود) و تعداد اعضا نیز کم بود، سطح خود را حفظ کرده و حضور در رسانه ها نیز تضمین شد. کریستف سِلْتزِر مدیر جدید آن، با سنی حدود سی سال، پیش تر از آن، مسئول گروهکی بود با نام «Affranchies» که ویژگی اش نسخه ی فرانسویِ سازمان آمریکائی Students for Liberty با گرایش لیبرتارین (اختیارگرائی) [با لیبرتر (نوعی آنارشیزم) اشتباه گرفته نشود] - نوعی باشگاه دانشجویی طرفدار «Free State»، مخالف با همه شکل های همبستگی عمومی، که مدیریت آن با Cato Institute وابسته به میلیاردرهای محافظه کار و مخالف نظریه های مربوط به گرمایش آب و هوایی زمین است (7).

با این وجود، آرزوهای اعلام شده آن ها از محفل کمی تنگِ جوانان مرفه، مشاوران شرکت ها و سینه چاکان بانوی آهنین جلو تر رفت تا افکار عمومی را متقاعد سازد که لیبرالیسم نوعی فلسفه است، و می تواند با همه گفتگو کند و حتی برای همه سودمند باشد. این استدلال کلیدی بر یکی از پیشنهادهای مهم «نسل آزاد» یعنی درآمد پایه ی همگانی اتکا دارد که نقش آن تقویت خودکفائی فرد در گزینش های زندگی و پایان بخشیدن به نوعی اقدامات اجتماعی، نظیر «درآمد همبستگی فعال» (RSA) است، که آن را تحقیر آمیز ارزیابی می کنند. میزان این درآمد اندک خواهد بود - صحبت از کمتر از 500 یورو است - که به شکل مالیات منفی به پیروی از سیستم میلتن فریدمن - دولت پرداخت می کند.

از زمان بحران بهداشتی، «نسل آزاد» در زمینه دفاع از آزادی های همگانی بسیار فعال تر شده است. «دیده بان آزادی های قرنطینه شده» که این انجمن برپا کرده، مجموعه ی محدودیت های دولتی علیه آزادی های همگانی و حقوق اساسی در اثر همه گیری کوید 19 را

سرشماری می کند - و امکان می دهد به صورت دقیقی ادامه یا توقف این محدودیت ها را ثبت کند (8).

این انجمن همچنین در زمینه هائی نظیر مراقبت دیجیتال یا بهره برداری شرکت های غول پیکر دیجیتال از داده های شخصی بسیار درگیر است. در این حوزه، کونیگ تردیدی در حمله به اردوگاه خویش، به خود راه نمی دهد. بدین ترتیب بود که از طرح والری پیکرس، رئیس انجمن ایالتی «ایل دو فرانس» [پاریس و حومه بزرگ و نامزد انتخاباتی حزب جمهوری خواهان] درباره ی استفاده از هویت دیجیتالی در وسایل حمل و نقل همگانی انتقاد کرد. - مقاله نویس اِکو با کنایه می نویسد «به پکن-در کنار- سن» خوش آمدید. به دیده او که نظر ولتر را تداعی می کند بهتراست که یک مقصر یا شبیه آن را آزاد بگذاری تا «میلیون ها انسان را زیر مراقبت قرار دهی». (روزنامه اکو، 23 ژوئن 2021)

خلاصه نظریات آنان چنین است: مدرسه های آزاد، قانونی کردن حشیش، آزادی رقابت حرفه های قانونمند، آزادی کامل مبادلات، قدرت عمدتاً در دست مقام های محلی تا دولت مرکزی، برقراری مالیات بر کربن و غیره. فراتر از چهره ی عمدتاً جوان و آزادی طلب، تصمیماتی که اندیشکده اتخاذ می کند به روشنی حاوی «برنامه ای به سبک فریدمن فرانسوی» (9) است. توضیح می دهند که «شعار اصلی این طرح لیبرال عبارت است از «اتونومی» [خودمختاری] و پیش از همه استقلال فردی. دفاع از «اتونومی» به معنی حفاظت از حقوق، وگسترش حوزه ی «مسئولیت» فرد است.

حذف مقررات موقعیت رسمی کارمندی دولت

در مقابل گرایش (بد) به تامین امنیت، میل مخاطره پذیری و رقابت را پیشنهاد می کنند. این برداشت به مسئله های اقتصادی خلاصه نمی شود، بلکه به همه جنبه های سازماندهی اجتماعی ارتباط دارد. از این رو، موعظه ی آزادی انتخاب شامل همه چیز می شود: مصرف، مدرسه، بازنشستگی (عنوان گزارش «نسل آزاد» «بازنشستگی، هر وقت که من بخواهم» است)، حتی مالیات - پس چرا نباید مالیات را لغو و آن را به هدیه تبدیل کرد؟

اشاره به این نکته ضرورت دارد که لیبرالیسم فایده ی دولت را انکار نمی کند - حتی اگر برای حفاظت از حقوق فرد، مالکیت و برای برقراری و تضمین احترام به قانون های «رقابت» هم شده

باشد. اما، دولت عمدتاً محدودیتی بر آزادی فردی به نام منافع عمومی اعمال نمی کند تا ظن نقض آزادی فردی بر او نرود و راه حل جمعی نیز ارائه نمی دهد که قدرت حاکمه به نام اموال عمومی در دسر آفرین در پشتش باشد.

بدین ترتیب، برای مثال مسئله زیست محیطی (اکولوژیکی) باید به روشنی بر اصل عدم دخالت در بازار تکیه کند؛ در اینجا منظور تصحیح «اثرات خارجی منفی» و طرز رفتار بازیگران از طریق ایجاد انگیزه است- مانند مورد مالیات بر کربن. فراتر رفتن از این، سیستم ایجاد انگیزه مترادف با بازکردن جعبه ی پاندور (بلاهای چاره ناپذیر) - یعنی بازگشت به برنامه ریزی و مداخله های غیرقابل پذیرش برای آزادی شرکت هاست. در این صورت، می توان قدرت غول های دیجیتالی را به طور گسترده ای افشا کرد و جمع آوری معمول داده های مشتریان از سوی این کمپانی ها را «یک اخاذی» دانست، پاسخ سیاسی خیلی ساده استرداد مالکیت داده ها به صاحبان آن ها خواهد بود. سپس آنان آزاد خواهند بود که جمع آوری داده های خود را در قبال پرداخت پول بپذیرند. بازار همچنین راه حل در زمینه ی مهاجرت ارائه می دهد؛ چرا نباید حول فروش ویزا به کارگران، یک «بازار مهاجرت» ایجاد کرد ؟

در زمینه ی اخلاقیات، اصل در اختیارداشتن تن خویش به این می انجامد که هر مرد یا به ویژه هر زنی آزاد باشد که روسپیگری کند، برقع به سرکند یا برای دیگران در شکم خود نوزادی حمل کند بدون این که مجازات شود. از این رو، «نسل آزاد» از بارورشدن برای دیگری GPA پشتیبانی می کند. آیا نمی توان هر چیزی از جمله تن دیگری را فروخت؟ دانیل بوریلو، حقوقدان معتقد است که «GPA به عنوان فمینیست ترین شکل بازتولید می باشد، نه فقط به این دلیل که حق زنان را برای داشتن اختیار تن خود تایید می کند، بلکه امکان می دهد برای کاری که در گذشته مجانی انجام می دادند، مزد تعیین کرد (10)». چه پیشرفتی!

آزمایشگاه ایده ها به شناسایی اقداماتی می پردازد که امکان دارد نقاط عطفی را تشکیل دهد برای ایجاد تغییرات عمیق در سیستم ارزش ها و دگرگونی های عمیق در سیاست های عمومی - بدین ترتیب مثلاً، از حذف کمک های دولتی به مقامات محلی [نظیر شوراهای شهرها، انجمن های ایالتی، ...] گرفته تا حتی صاف و ساده حذف مقررات انتصابات دستگاه دولتی. (11)

با چنین فرضیات تخیلی، غیرممکن است پیش بینی کرد که کارمندی دولت یا قرارداد کار با دوره نامحدود بتوانند به رهایی فرد به مثابه ی کارگر منجر شوند، و آنان را آزادتر سازد چرا که از قید و بند دلواپسی های مادی برای فردا رها شده اند یا آن ها را نسبت به کارفرما یا نفوذ سیاسی «مستقل» تر سازد. برعکس، این موقعیت ها (کارمندی دولت و قراردادکار با دوره نامحدود) خیلی ساده به عنوان مانع یا اثرات گذشته ی پایان یافته تلقی می گردند. افق ترجیهی تازه را کارگری تشکیل می دهد که به «استقلال»، ابتکار و نوآوری شهرت دارد، یا در نبود او، خویش کارفرمای * لایقی مرجع است که با دوچرخه به این کارگر خلاق و نوآور هامبرگر تحویل می دهد. این عبارت است آزادیِ مدلِ اوبر.

جناب کونیگ در رُمان «جهنم» که در اوایل 2021 منتشر شد، یک اقتصاددان از طرفداران فریدمن را مسخره می کند که به جای رفتن به بهشت، در فرودگاه ها سرگردان است. فرودگاه در این داستان، نماد عیب های نئولیبرالیسم است، جهانی که به مغازه های شیک و کنترل های امنیتی کاهش یافته است - کابوسی «های ترک» (high-tech).

این نقدِ بیهوده بازتابِ سفر چندماهه ای است که او با اسب و پای پیاده از بردو به رم کرده است. او خواسته مونته‌پین را تقلید کند که سفر دور و دراز مشابهی در قرن شانزدهم همزمان با همه گیری طاعون در فرانسه انجام داده بود. این فیلسوف که دنبال ماجراجویی و «دیدار با مردم» بود با گذشتن از سرزمین های گوناگون، عمدتاً در ناحیه های روستایی، روایتی درون نگرانه ارائه کرده است (12) و فضیلتِ اخلاقی زندگی در دامن طبیعت را برجسته کرده، جنونِ زندگی شهری و واگذاری به ابزار دیجیتال و انباشت تجهیزات ... و به ندرت برخی زیان های آزادی اقتصادی را بیان کرده است. از جمله نویسنده در مورد رواج ناحیه های بازرگانی که زشتی، سبقت را از پوچی می رباید، تغییر عقیده می دهد: «از پشت عینک 25 سالگی ام، می توانستم ببینم که خود اهالی تصمیم گرفته بودند مغازه ها [ی مرکز شهر] را رها کنند». اما، با همه این ها، رساله نویس ما ازپرسش بیشتر درباره ریشه های این دردها و سیاستِ آمایش سرزمینی که می توانست از آن جلوگیری کند، خودداری می کند.

او از این دیدارها در زمینه ی سیاسی چه درسی گرفته است؟ کونیگ توضیح می دهد: «همه داستان سیاه مشابهی برای من تعریف می

کنند. روایت انسان های صادقی که می خواهند سرشان گرم کار و زندگی خودشان باشد، ولی در زیر سنگینی مقررات خرد می شوند. مقرراتی که نمی توانند رعایت کنند. این سنگینی بار دیوانه می کند» (روزنامه وِست فرانس، 17 ژوئیه 2021). در این سفرنامه یک سلسله رویدادهای مثلاً نمونه هم آمده است: داستان صاحب تاکستانی که قادر به ساختن تعداد ضروری دوش برای انگورچینان نیست، روایت قصابی که بخشناه جدید در مورد سردخانه تهدیدش می کند، شکایت یک مدیر مهمانخانه روستایی که به خاطر فروختن یک گیلّاس الکل جریمه شده یا داستان معماری که قادر به ساخت داربست مطابق معیارها نیست (13). از نگاه آن ها، رعایت معیارها یک چالش است و خبرنگار فیلسوف می افزاید که همه دائماً در حال سُر خوردن در میان شکاف های حقوقی هستند.

در نتیجه، کونینگ جنبش جدیدی ایجاد کرده است. در ماه مه سال 2021، ابتکار عمل او با عنوان «دولتی که خُل می کند. سفر به سرزمین بوروکراسی» در روی جلد مجله ی «لو پواُن» چاپ شد. او همچنین از موقعیت مساعدی نیز بهره مند شد. در واقع، چنین برمی آید که مدیریت دولت در مورد همه گیری کوید-19 فرصت طلایی برای افشای بلاهت آئین نامه های نامفهوم، وفور پروتکل های غیرقابل پذیرش و تصمیم های آزادی کُش به دست داد. کونینگ برای نامیدن این ناروشنی ها از «سادیسیم بوروکراتیک» صحبت کرد. او از جمله گواهی نامه ی تردد مجاز را تکان دهنده ترین نمونه خواند. هدف او به راه انداختن جهشی برای ساده سازی قانون ها است. این ابتکار عمل از همان آغاز با استقبال نمایندگان مجلس از گروه «اَثریر» [کُنْدِش] (جمهوری به پیش پیشین) روبرو شد. با دعوت نماینده مجلس والری پتی اینان به جنگ «burn-out administratif» [فرسودگی اداری] رفتند. رسانه ها نیز استقبال خوبی کردند، و پیش از همه رادیوی دولتی «فرانس اَن تِر» که در برنامه صبحگاهی نیکولا دُموران و لِنّا سلامه با ایشان گفتگو کردند.

سپس «سَمپل» [ساده] در ماه نوامبر امسال «طرح پورتالیس» را معرفی کرد که هدفش در مبارزه با «دوزخ بوروکراتیک»، «کاهش صد باره» مجموعه معیارهاست. این یک بازی بزرگ در جهت بهم ریختن و زیروبرکردن است که پیشنهاد می گردد، «یک ساده سازی به زور ضربه ی چکش» در حقوق فرانسه. با این وجود، مسئله بسیار پردردسر حقوق اروپائی که امروزه منشاء اصلی حقوق فرانسه است تقریباً فراموش شده است (14) - آیا قصد دارند با چرخش قلمی از کاربرد

آن چشم پوشی کنند... یا با ضربه ی یک چکش ؟

در بیشتر موردها، به نظر می رسد که این سنگینی مقررات وجود دارد. و از جنبه نظری فراوانی مقررات و محدودیت های دولتی و بخش خصوصی است که نشانه گرفته شده اند. با این وجود در عمل، طولی نکشید که گفتمان سیاسی چرخش دیگری یافت و فقط یک جنبه ی «ستم بوروکراتیک» را مورد اتهام قرار دادند. در همایش 15 نوامبر کونیگ، از زبان او پرید که در شرایط فراوانی معیارها و آئین نامه، «روشن است که بخش خصوصی نقش خود را ایفا می کند» ... و سپس دیگر هیچ. با دقت، از اشاره به موضوع پرهیز شد. گویی برقراری ارتباط دوباره با یک موعظه ی قدیمی محافظه کارانه، که از نظر سیاسی برد دارد ولی از نگاه روشنفکری بسیار غلط انداز است، و سوسه انگیزاست.

آزادی در پشت در شرکت ها متوقف می شود

در واقعیت، این انتقاد شرکت را از هر بارانتقادی مصون نگه می دارد. کونیگ معتقد است که این سازمان ها که *Reporting* [تبادل داده ها] در آن ها رایج است، آیا روند ارزیابی و کنترل از نقص های بوروکراتیک در امان می ماند؟ رساله نویس ما همچنین ترجیح می دهد هر آنچه را که فزونی معیارهای دولتی مدیون مداخله ی گروه های دارای منافع خصوصی است، که مشترکا قانون ها و آئین نامه ها را به سود خود می نویسند، کوچک تر نشان دهند. با این وجود، این نکته یکی از جنبه های مرکزی تحلیل پیشنهادی درآثار داوید گرابر، مردم شناس مورد علاقه کونیگ است (15). گرابر میان بوروکراسی و نئولیبرالیسم پیوندی ظریف برقرار می کند که می توان در همه زمینه های زندگی اجتماعی از مدیریت بیمارستان ها تا خدمات تحویل کالا، رقابت، و روش هایی که جایگزین شکل هایی از همکاری می شوند، که قلب زندگی در اجتماع و شرایط یک زندگی آبرومندانه شمرده می شوند، را تشخیص داد. مگر فرد نیست که بی وقفه حسابرس عملکرد هایش تا در زندگی روزانه و خصوصی اش می باشد (16)؟

کونیگ که کتابی را به هوش مصنوعی اختصاص داده بود، به از خود بیگانگی محصولات جدیدی که فناوری تولید می کند و به احساسات روزمره ای که زیر فرمول بندی های باطل، کاربردهای مزاحم، مکالمه های با تلفن های دارای پیام گیرخرد می شود، کاملاً آگاه است. اما درباره این موضوع، پاسخ اساساً اخلاقی و شخصی می دهد:

شایسته است که دانش استفاده از اینترنت با تصمیم «کُندتر کردن» - در بدترین حالت می توان شبکه های اجتماعی را برای کودکان ممنوع کرد- ، مسئولیت داده های شخصی را به خود افراد واگذار کرد و آن ها را اگر تمایل دارند بهتر زندگی کنند، دریاد گرفتن کمتر مصرف کردن آزاد گذاشت.

این کورچشمی سیاسی مایه شگفتی نخواهد شد. در جهان افسون شده ی لیبرال ها آزادی همیشه دم درِ شرکت ها متوقف می شود. در قرن نوزدهم نیز طرفداران این جریان با تمام نیرو و به نام «آزادی کار» علیه هرگونه مداخله ی دولت که بخواهد از استثمار و رهایی فرد به عنوان کارگر جلوگیری کند، مبارزه می کردند. و اگر از همان دوران، سوسیالیست ها ضمن تاکید بر ارزش های برابری و همبستگی با ایده های لیبرال ها مبارزه می کردند، در نهایت به نام برداشتی سخت گیرانه تر از آزادی بود - جستجوی برابری به مثابه ابزاری جهت ارائه محتوایی واقعی به آزادی ها بود، یعنی آزادی برای همه و تسهیل تحققِ آمال هر کس. امروزه از قدرت این برداشت، هیچ کم نشده است. پس چرا می بایست اجازه داد که لیبرال ها خود را نگهبان آزادی های ما قلمداد کنند؟

لوموند دیپلماتیک، دسامبر 2021

* خویش کارفرما autoentrepreneur

در فرانسه به رژیم حرفه ای گفته می شود که از اول ژانویه 2009 ایجاد شده و به موجب آن، اشخاص فیزیکی دارای شرکت یا خواهان تاسیس یک شرکت می توانند به فعالیت بازرگانی یا حرفه ای پرداخته و یا شغل آزاد داشته باشند. اینان کارفرمای خویش تلقی می شوند.

پاورقی ها :

Pascal Salin, Le Vrai Libéralisme. Gauche et droite – 1 unies dans l’erreur. Odile Jacob, Paris, 2019

Pascal Salin, Libéralisme, Odile Jacob , 2000– 2

3 – به مقاله Eric Dupin در شماره فوریه 2009 لوموند دیپلماتیک مراجعه کنید: Pour les vrais libéraux, la meilleure défense ,

c'est l'attaque

4 - سخنرانی های مارگارت تاچر (1992-1968) Discours . نسخه
فرانسه چاپ انتشارات Les Belles Lettres, 2016.

5 - به مقاله Grégory Rzepski در شماره دسامبر 2019 لوموند
دیپلماتیک مراجعه کنید: Ces viviers où prolifèrent les
« experts médiatiques »

6 - Kevin Brookes, « L'engagement dans un think tank
néolibéral », Quaderni, Paris, n° 97, automne 2018

7 - Stéphane Foucart, Stéphane Horel, Sylvain Laurens, Les
Gardiens de la raison. Enquête sur la désinformation
scientifique. La Découverte. Paris, 2020

8 - www.generationlibre.eu

9 - گاسپار کونیگ Gaspard Koenig, پیش گفتاری بر کتاب میلتن
فریدمن Milton Friedman: Capitalisme et liberté, Flammarion,
coll. « Champs », Paris, 2016

10 - Daniel Borrillo , préface au rapport de Génération
libre, Pour un GPA responsable en France », septembre 2018,
www.generationlibre.eu

11 - « Servir l'Etat demain », Génération libre, Paris, »
novembre 2014

12 - Gaspard Koenig, Notre Vagabonde liberté, Editions de
l'Observatoire, Paris, 2021

13 - همان جا

14 - Gaspard Koenig, Nicolas Gardère, Simplifions-nous la
vie ! Edition de l'Observatoire, Paris, 2021

15 - David Graeber, Bureaucratie, Les Liens qui libèrent,
Paris, 2015

16 - Isabelle Bruno & Grégory Salle, « Bureaucratie

néolibérale » dans Antony Burlaud, Allan Popelard et Grégory Rzepski, Le Nouveau Monde, Editions Amsterdam, Paris, 2021